بسم الله الرحمن الرحیم

اخلاق جنسی

نویسنده : شهید آیت الله مرتضی مطهری

منبع : کتابخانه فارسی تیلن

www.IRPDF.com

بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

مقدمه

کتاب حاضر ، مشتمل بر سلسله مقالاتی است از متفکر شهید استاد مرتضی مطهری که در حدود سال ۱۳۵۳ به طور مسلسل در مجله " مکتب اسلام " درج می‌گردید و در زمان حیات استاد توسط یکی از ناشران غیر متعهد ، بدون اطلاع ایشان به صورت رساله‌ای کوچک – به همین صورت که مشاهده می‌گردد – منتشر گردید ، و البته موجب آزردگی خاطر استاد شد چرا که مقالاتی که در یک مجله و با فواصل زمانی چاپ می‌شوند ، برای آنکه به صورت کتاب منتشر شوند نیاز به یک بازبینی دارند ، و به علاوه ظاهرا استاد شهید این بحث را به عنوان بحثی مرتبط با مسئله " نظام حقوق زن در اسلام " در نظر گرفته بودند و خود برای انتشار آن طرحی داشتند . ولی در عین حال ایشان از انتشار این رساله جلوگیری به عمل نیاوردند ، و علت اینکه کتاب حاضر فاقد مقدمه‌ای از استاد شهید می‌باشد همین امر است . امید است این اثر همچون دیگر آثار گرانقدر آن عالم جاودان در تبیین حقایق اسلامی مفید و مؤثر افتد .

شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مرتضی مطهری

علاقه جنسی یا گناه ذاتی

برای ما مسلمانان که علاقه دو همسر را بیکدیگر یکی از نشانه‌های بارز وجود خداوند می‌دانیم (و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها وجعل بینکم موده و رحمه "- سوره روم آیه ۲۱ - یعنی یکی از نشانه‌های او این است که خود شما برای شما همسر آفرید تا با او آرام گیرید و میان شما مهر و محبت قرار داد) و نکاح را " سنت " و تجرد را یکنوع " شر " حساب می‌کنیم هنگامیکه می‌خوانیم یا می‌شنویم بعضی از آئین‌ها علاقه جنسی را ذاتا پلید ، و آمیزش جنسی را (ولو با همسر شرعی و قانونی) موجب تباهی و سقوط می‌دانند دچار تعجب می‌شویم . عجب‌تر آنکه می‌گویند : دنیای قدیم عموما گرفتار این وهم بوده است . برتراند راسل فیلسوف اجتماعی مشهور معاصر می‌گوید : " عوامل و عقاید مخالف جنسیت در اعصار خیلی قدیم وجود داشته و بخصوص در هر جا که مسیحیت و دین بودا پیروز شد عقیده مزبور نیز تفوق یافت و سر تارک مثالهائی از این فکر عجیب مبنی بر اینکه چیز ناپاک و تباهی در روابط جنسی وجود دارد ذکر می‌نماید . در آن نقاط دنیا نیز که دور از تأثیر مذهب بودا و مسیح بوده است ادیان و راهبانی بوده‌اند که طرفداری از تجرد می‌کرده‌اند ، مانند " اسنیت‌ها " در میان یهودیان و بدین طریق یک نهضت عمومی ریاضت در دنیای قدیم ایجاد شد . در یونان و روم متمدن نیز طریقه کلبیون جای طریقه اپیکور را گرفت . افلاطونیان نو نیز باندازه کلبیون ریاضت طلب بوده‌اند. از ایران ، این عقیده (دکترین) بسمت باختر پخش شد که ماده عین تباهی است و به همراه آن این اعتقاد به وجود آمد که هر گونه رابطه جنسی ناپاک است و این عقیده با جزئی اصلاح ، اعتقاد کلیسای مسیحیت محسوب گردید " (کتاب زناشوئی و اخلاق صفحه ۲۵ و ۲۶) . این عقیده قرنها وجدان انبوه عظیمی از افراد بشر را تحت نفوذ ترس آور و نفرت‌انگیز خود قرار داده و به عقیده روانکاوان نفوذ این عقیده ، اختلالات روانی و بیماریهای روحی فراوانی را موجب شده است که از این جهت مانند ندارد . منشأ پیدایش اینگونه افکار و عقاید چیست ؟ چه چیز سبب می‌شود که بشر به علاقه و میل طبیعی خود به چشم بدبینی بنگرد و در حقیقت جزئی از وجود خود را محکوم کند ؟ مطلبی است که مورد تفسیر متفکرین قرار گرفته است و ما اکنون در صدد کاوش در آن نیستیم ، مثلا علل گوناگونی می‌توانند در گرایش بشر به این گونه افکار و آراء دخیل باشند . ظاهرا علت اینکه فکر پلیدی " علاقه و آمیزش جنسی " در میان مسیحیان تا این حد اوج گرفت ، تفسیری بود که از بدو تشکیل کلیسا ، از طرف کلیسا برای مجرد زیستن حضرت عیسی مسیح ، صورت گرفت . گفته شد علت اینکه مسیح تا آخر مجرد زیست پلیدی ذاتی این عمل است و به همین جهت روحانیین و مقدسین مسیحی شرط وصول به مقامات روحانی را آلوده نشدن به زن در تمام مدت عمر دانستند و " پاپ " از میان اینچنین افرادی انتخاب می‌شود . به عقیده ارباب کلیسا تقوا ایجاب می‌کند که انسان از ازدواج خودداری کند ، راسل می‌گوید : " در رسالات قدیسین به دو یا سه توصیف زیبا از ازدواج برمی‌خوریم ، ولی در سایر موارد ، پدران کلیسا از ازدواج به زشت‌ترین صورت یاد کرده‌اند . هدف ریاضت این بوده که مردان را متقی سازد بنابراین ، ازدواج که عمل پستی شمرده می‌شد بایستی منعدم شود . " با تبر بکارت درخت زناشوئی را فرو اندازید " این عقیده راسخ سن ژروم درباره هدف تقدس است "

(زناشوئی و اخلاق صفحه ۳۰) . کلیسا ازدواج را به نیت تولید نسل جایز می‌شمارد . اما این ضرورت ، پلیدی ذاتی این کار را از نظر کلیسا از میان نمی‌برد ، علت دیگر جواز ازدواج ، دفع افسد به فساد است یعنی به این وسیله از آمیزشهای بی قید و بند مردان و زنان جلوگیری می‌شود . راسل می‌گوید : " طبق نظریه سن پول ، مسئله تولید نسل هدف فرعی بوده و هدف اصلی ازدواج همان جلوگیری از فسق بوده است ، این نقش اساسی ازدواج است که در حقیقت دفع افسد به فاسد شمرده است " (زناشوئی و اخلاق صفحه ۳۱) کلیسا ازدواج را غیر قابل فسخ ، و طلاق را ممنوع می‌شمارد ، گفته می‌شود کلیسا خواسته است بدین وسیله ازدواج را تقدیس و از تحقیر آن بکاهد . ممکن است علت ممنوعیت طلاق و غیر قابل فسخ بودن ازدواج از نظر کلیسا این باشد که خواسته است برای کسانی که از بهشت تجرد رانده شده‌اند جریمه و مجازاتی قائل باشد . چنانکه می‌دانیم عقاید تحقیر آمیز راجع به خود زن در میان ملل و اقوام قدیم مبنی بر این که زن انسان کامل نیست ، برزخی است میان انسان و حیوان ، زن دارای نفس ناطقه نیست ، زن به بهشت هرگز راه نخواهد یافت ! و امثال اینها زیاد وجود داشته است ، این عقاید و آراء تا آنجا که از حدود ارزیابی زن تجاوز نمی‌کند اثر روانی ، غیر از احساس غرور در مرد و احساس حقارت در زن ندارد . اما عقیده پلیدی علاقه و آمیزش جنسی مطلقا روح زن و مرد را متساویا آشفته می‌سازد و کشمکش جانکاهی میان غریزه طبیعی از یک طرف و عقیده مذهبی از طرف دیگر به وجود می‌آورد . ناراحتی‌های روحی که عواقب وخیمی بار می‌آورد همواره از کشمکش میان تمایلات طبیعی و تلقینات مخالف اجتماعی پیدا می‌شود . از این جهت است که این مسئله فوق العاده مورد توجه محافل روانشناسی و روانکاوی قرار گرفته است . با توجه به نکات فوق منطق عالی اسلام فوق العاده جلب توجه می‌کند ، در اسلام کوچکترین اشاره‌ای به پلیدی علاقه جنسی و آثار ناشی از آن نشده است ، اسلام مساعی خود را برای تنظیم این علاقه بکار برده است . از نظر اسلام روابط جنسی را فقط مصالح اجتماعی حاضر یا نسل آینده محدود می‌کند و در این زمینه تدابیری اتخاذ کرده است که منجر به احساس محرومیت و ناکامی و سرکوب شدن این غریزه نگردد . متأسفانه دانشمندانی امثال برتراند راسل که از عقاید مسیحیت و بودائی و غیره در این زمینه انتقاد می‌کنند ، درباره اسلام سکوت می‌نمایند . راسل در کتاب زناشوئی و اخلاق همین قدر می‌گوید : " کلیه بانیان مذاهب باستثناء محمد (ص) و کنفوسیوس ، اگر بتوان مسلک او (کنفوسیوس) را مذهب نامید ، توجهی به اصول سیاسی و اجتماعی نداشته و کوشیده‌اند تکامل روح را از راه اشراق ، تفکر و فنا فراهم کنند " (زناشوئی و اخلاق صفحه ۸۶) به هر حال از نظر اسلام ، علاقه جنسی نه تنها با معنویت و روحانیت منافات ندارد ، بلکه جزء خوی و خلق انبیاء است . در حدیثی می‌خوانیم : " من اخلاق الانبیاء حب النساء » (وسائل جلد ۳ صفحه ۳) رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) طبق آثار و روایات فراوان که رسیده است ، محبت و علاقه خود را به زن در کمال صراحت اظهار می‌کرده‌اند و بر عکس روش کسانی را که میل به رهبانیت پیدا می‌کردند سخت تقبیح می‌نمودند . یکی از اصحاب رسول اکرم (ص) به نام عثمان بن مظعون کار عبادت را به جائی رسانید که همه روزها روزه می‌گرفت ، و همه شب تا صبح به نماز می‌پرداخت ، همسر وی جریان را باطلاع رسول اکرم (ص) رسانید ، رسول اکرم (ص) در حالی که آثار خشم از چهره‌اش هویدا بود از جا حرکت کرد و پیش عثمان بن مظعون رفت ، و به او فرمود : ای " عثمان "

بدان که خدا مرا برای رهبانیت نفرستاده است ، شریعت من شریعت فطری آسانی است ، من شخصا نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و با همسر خودم نیز آمیزش می‌کنم ، هر کس می‌خواهد از دین من پیروی کند باید سنت مرا بپذیرد . ازدواج و آمیزش زن و مرد با یکدیگر جزء سنتهای من است . مطالبی که درباره پلیدی علاقه جنسی و آثار ناشی از آن گفتیم مربوط به گذشته دنیای غرب بود ، دنیای غرب در زمان حاضر در زمینه اخلاق جنسی نسبت به گذشته ، باصطلاح یک دور ۱۸۰ درجه‌ای زده است امروز همه سخن از تقدیس و احترام علائق و روابط جنسی و لزوم آزادی و برداشتن هر قید و بندی در این زمینه است ، در گذشته آنچه گفته شده است بنام دین بوده و امروز نقطه مقابل آنها بنام علم و فلسفه پیشنهاد می‌شود . بدبختانه ما از ضرر افکار قدیم غربیها با همه ضعیف بودن وسایل ارتباطی میان اقوام و ملل ، مصون نماندیم و کم و بیش در میان ما رخنه کرد ، اما افکار جدیدشان در اوضاع و احوال حاضر سیل آسا بسوی ما روان است (در قسمت دوم این بحث درباره افکار جدیدی که در زمینه اخلاق جنسی در جهان پیدا شده بحث می‌شود) .

در صفحات گذشته بحث مختصری در اطراف عقیده رائج جهان قدیم به پلیدی ذاتی روابط جنسی مطلقا ، و تأثیر سوء عمیق این عقیده در آشفته ساختن ضمیر بشر ایراد و به منطق عالی خدائی اسلام در این زمینه اشاره شد در این صفحات آراء و عقاید متفکرین جدید در این زمینه که درست در نقطه مقابل اسلاف خودشان است مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد .

اخلاق جنسی (۱)

اخلاق جنسی قسمتی از اخلاق به معنی عام است . شامل آن عده از عادات و ملکات و روشهای بشری است که با غریزه جنسی بستگی دارد . حیاء زن از مرد ، غیرت ناموسی مرد ، عفاف و وفاداری نسبت به شوهر ، ستر عورت ، ستر بدن زن از غیر محارم ، منع زنا ، منع تمتع نظری و لمسی از غیر همسر قانونی ، منع ازدواج با محارم ، منع نزدیکی با زن در ایام عادت ، منع نشر صور قبیحه ، تقدس یا پلیدی تجرد جزء اخلاق و عادات جنسی بشمار می‌روند . اخلاق جنسی به حکم قوت و قدرت فوق العاده غریزه که این قسمت از اخلاق بشری وابسته به آن است ، همواره مهمترین بخشهای اخلاق به شمار می‌رفته است . ویل دورانت می‌گوید : " سر و سامان بخشیدن به روابط جنسی همیشه مهمترین وظیفه اخلاقی به شمار می‌رفته است ، زیرا غریزه تولید مثل ، نه تنها در حین ازدواج بلکه قبل و بعد آن نیز مشکلاتی فراهم می‌آورد . و در نتیجه شدت وحدت همین غریزه و نافرمان بودن آن نسبت به قانون و انحرافاتی که از جاده طبیعی پیدا می‌کند ، بی نظمی و اغتشاش در سازمانهای اجتماعی تولید می‌شد " (تاریخ تمدن ، جلد اول ، صفحه ۶۹) . نخستین بحث علمی و فلسفی که در اینجا به میان می‌آید این است که سرچشمه این اخلاق چیست ؟ چطور شد که مثلا خصیصه حیا و عفت در زن پیدا شد ؟ چرا مرد در مورد زن خود غیرت می‌ورزد ؟ آیا این غیرت همان حسادت معمولی است که بشر آنرا در همه جا محکوم کرد و استثناء در این یک مورد آنرا پسندیده می‌داند ؟ یا چیز دیگر است ؟ اگر همان

حسادت است علت استثناء چیست ؟ و اگر چیز دیگر است چگونه می‌توان آنـرا توضـیح داد ؟ همچنـین منشـأ زشت شمردن کشف عورت ، فحشاء ، ازدواج با محارم و غیره چیسـت ؟ آیـا سرچشـمه اینهـا خـود فطـرت و طبیعت است ؟ آیا فطرت و طبیعت برای اینکه به هدفهای خود نائل آید و به زندگی بشر کـه طبعـا اجتمـاعی است نظام بدهد این احساسات و عواطف را در بشر نهاده است ؟ یا علل دیگری در کار بوده و در طـول تـاریخ در روحیه بشر اثر کرده تا تدریجا جزء ضمیر اخلاقی بشر قرار گرفته است . اگر سرچشمه این اخلاق ، طبیعـت و فطرت است چرا اقوام ابتدائی و اقوام وحشی زمان حاضر که هنوز مانند اقوام ابتدائی زندگی می‌کننـد ، ایـن خصائص را ، لااقل به شکلی که انسان متمدن دارد ، ندارند ؟ و به هر حال اصل و منشأ هر چه باشد و گذشته بشریت به هر نحو بوده است ، امروز چه باید کرد ؟ بشر در زمینه اخلاق جنسی چه راهی را بایست پیش بگیرد که به سرمنزل سعادت نائل آید ؟

آیا اخلاق جنسی قدیم را باید حفظ کرد ویا باید آنرا در هم ریخت و اخلاق نوین جـایگزین آن سـاخت . ویـل دورانت ، با اینکه ریشه اخلاق را نه طبیعت ، بلکه پیش آمدهائی که احیانا تلخ و ناگوار و ظالمانـه بـوده اسـت می‌داند ! مدعی است که این اخلاق هر چند معایبی دارد اما چون مظهر انتخاب اصلح در مسـیر تکامـل اسـت بهتر این است حفظ شود . وی درباره احترام بکارت و مسئله حیا و احساس شرم می‌گویـد : " عـادات و سـنن قدیمی اجتماع ، نماینده انتخاب طبیعی است که انسان در طـی قـرون متـوالی پـس از گذشـتن از اشـتباهات بیشمار کرده ، و به همین جهت باید گفت با وجود آنکه احترام بکارت و احساس شرم ، از امور نسبی هستند و با وضع ازدواج از راه خریداری زن ارتباط دارند و سبب بیماریهای عصبی می‌شوند ، پاره‌ای فوائد اجتماعی دارند و برای مساعدت در بقای جنسی یکی از عوامل بشمار می‌روند (تاریخ تمدن جلد اول صفحه . ۷۴) . فرویـد و اتباع وی عقیده دیگری دارند ، مدعی هستند که اخلاق کهن را در امور جنسـی بایـد واژگـون کـرد و اخـلاق جدیدی را جایگزین آن نمود . به عقیده فرویـد و اتبـاع وی ، اخـلاق جنسـی کهـن بـر اسـاس محـدودیت و ممنوعیت است و آنچه ناراحتی بر سر بشر آمده است از ممنوعیتها و محرومیتها و ترسها و وحشتهای ناشـی از این ممنوعیتها که در ضمیر باطن بشر جایگزین گشته آمده است . برتراند راسـل نیـز در اخـلاق نـوینی کـه پیشنهاد می‌کند همین مطلب را اساس قرار می‌دهد . او به عقیده خود در زمینه اخلاق جنسی از منطقـی دفـاع می‌کند که در آن احساساتی از قبیل احساس شرم ، احساس عفاف و تقوا ، غیرت (حسادت از نظر او) و هـیچ گونه احساس دیگری از این گونه که وی و امثال او آنها را " تابو " می‌خوانند وجـود نداشـته باشـد . معـانی و مفاهیمی از قبیل : زشتی ، بدی ، رسوائی در آن راه نیابد ، فقط متکی به عقل و تفکر بوده باشـد ، محـدودیت جنسی را فقط آنقدر می‌پذیرد که در مورد ممنوعیتهای غذائی قابل پذیرش است . وی در کتاب " جهـانی کـه من می‌شناسم " در فصل مربوط به اخلاق تابو در پاسخ پرسشی که از وی می‌شود به اینکه : " آیا هیچ گونـه پند و اندرزی برای کسانی که بخواهند درباره امور جنسی خط مشی درست و عاقلانه‌ای در پیش گیرند دارید ؟ " می‌گوید : " . . . بالاخره لازم است که مسئله اخلاق جنسی را هم مانند سایر مسائل مورد بررسی قرار دهیم . اگر از انجام عملی زیانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آنـرا محکـوم کنـیم . . . " اشـکال در پاسخ پرسش دیگر به اینکه : " بنا به عقیده شما باید هتک عصمت را محکوم ساخت ولی شما اعمـال منـافی

عفت معمولی را چنانچه خسارتی بار نیاورد محکوم نمی‌کنید ؟ " می‌گوید : " بله همین طور است ، ازاله عصمت (بکارت) یک تجاوز جسمی در میان افراد است ، اما اگر با مسائل اعمال منافی عفت مواجه شدیم آنوقت باید موقعیت را در نظر گرفت و ملاحظه کرد در چنین موقعیت حساس دلائلی برای ابراز مخالفت وجود دارد یا نه ؟ " (جهانی که من می‌شناسم صفحه ۶۸ – ۶۷) ما فعلا وارد این بحث نمی‌شویم که آیا احساساتی از قبیل حیا و غیره که امروز اخلاق جنسی نامیده می‌شوند ریشه فطری و طبیعی دارد یا ندارد ، زیرا این بحث دامنه درازی دارد همین قدر می‌گوئیم این توهم پیش نیاید که واقعا علوم به آنجا رسیده که ریشه این مسائل را به دست آورده است آنچه در این زمینه‌ها گفته شده جز یک عده فرضها ، و تخمین‌ها نیست ، و خود فرض کننده‌ها به هیچ وجه وحدت نظر ندارند . مثلا فروید منشأ پیدایش احساس حیا را چیزی می‌داند ، راسل چیز دیگر ، ویل دورانت چیز دیگر ، که ما برای پرهیز از اطاله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم علت اصلی تمایل این افراد به غیر طبیعی بودن این احساسات عدم موفقیت برای توجیه صحیح این احساسات است . ما فرض می‌کنیم این احساسات هیچ گونه وسیله طبیعی ندارد ، و می‌خواهیم مانند هر امر قراردادی دیگر بر مبنای مصالح فرد و اجتماع و سعادت بشریت برای اینها تصمیم بگیریم ، ببینیم منطق و تعقل به ما چه می‌گوید ؟ آیا منطق و تعقل ایجاب می‌کند برای باز یافتن کامل سلامت روان و برای رسیدن اجتماع به حد اکثر مسرت و سعادت تمام قیود و حدود و ممنوعیت‌های اجتماعی را بشکنیم یا خیر ؟ مقتضای منطق و تعقل این است که با سنن و خرافاتی مبتنی بر پلیدی علاقه جنسی مبارزه کنیم و در عین حال موجبات طغیان و عصیان و ناراحتی غریزه را به نام آزادی و پرورش آزادانه فراهم نکنیم . طرفداران اخلاق جنسی نوین نظرات خود را بر سه اصل مبتنی کرده‌اند :

۱ – آزادی هر کسی تا آنجا که مخل به آزادی دیگران نباشد باید محفوظ بماند .

۲ – سعادت بشر در گرو پرورش تمام استعدادهائی است که در وجود وی نهاده شده است ، خودپرستی و بیماریهای ناشی از آن مربوط به آشفتگی غرائز است . آشفتگی غرائز از آنجا ناشی می‌شود که میان غرائز تبعیض شود ، بعضی ارضاء و اشباع و بعضی دیگر همچنان ارضاء نشده باقی بمانند . علیهذا برای اینکه انسان به سعادت زندگی نائل آید باید تمام استعدادهای او را متساویا پرورش و توسعه داد .

۳ – رغبت بشر به یک چیز در اثر اقناع و اشباع کاهش می‌یابد و در اثر امساک و منع ، فزونی می‌گیرد برای اینکه بشر را از توجه دائم به امور جنسی و عوارض ناشی از آن منصرف کنیم یگانه راه صحیح آن است که هر گونه قید و ممنوعیتی را از جلو پایش برداریم و به او آزادی بدهیم . شرارتها و کینه‌ها و انتقامها همه ناشی از اخلاق خشن جنسی است . اینها است اصولی که اخلاق نوین جنسی را بر آنها نهاده‌اند و ما باید انشاءالله م واد پیشنهادی این مکتب نوین را با بحث و تحقیق کافی در اصول سه گانه فوق مورد بررسی قرار دهیم .

اخلاق جنسی (۲)

وعده دادیم که اصولی را که " اخلاق نوین جنسی " بر روی آنها پایه‌گذاری شده است تحلیل و انتقاد کنیم . ولی به نظر می‌رسد ، قبل از بیان انتقادات طرفداران این سیستم اخلاقی ، نسبت به اخلاق کهن جنسی و بیان مواد جدیدی که در زمینه اصلاح اخلاق جنسی پیشنهاد می‌کنند ، انتقاد از اصول نامبرده چندان مفید نخواهد بود . ممکن است افرادی که اطلاع کافی ندارند طرح مباحث بالا را چندان لازم و مفید ندانند اما به نظر ما بحث در این گونه مسائل در اجتماع حاضر بسیار ضرورت دارد ، نه تنها از آن جهت که افکار فلاسفه و مفکرین معروف و مشهوری را به خود جلب کرده است ، بلکه از آن نظر که این افکار در میان طبقه جوان در حال پیشرفت و توسعه است ، و چه بسا جوانانی هستند که سرمایه فکریشان وافی نیست که به بررسی منطقی این مسائل بپردازند ، ممکن است شخصیت و شهرت صاحبان این افکار آنها را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار دهد و عقیده پیدا کنند که این سخنان صد در صد مطابق با منطق است . به نظر ما ضرورت دارد خوانندگان محترم را در جریان بگذاریم و آگاه کنیم که افکاری که در این زمینه از غرب برخاسته و جوانان ما تازه با الف بای آن آشنا شده‌اند و احیانا تحت عنوانهای مقدسی نظیر " آزادی " و " مساوات " با جان و دل ، آنها را می‌پذیرند به کجا منتهی می‌شود ؟ آخر این خط سیر کجا است ؟ آیا اجتماع بشر ، قادر خواهد بود در این مسیر گام بردارد و راه خود را ادامه دهد ؟ یا اینکه این کلاهی است که برای سر بشر خیلی بزرگ است . این راهی است که ادامه دادن آن جز فناء بشریت چیزی در بر ندارد ؟ از این رو ما لازم می‌دانیم که در اینجا ولو به نحو اختصار این مسائل را طرح کنیم و البته تفصیل کامل آنها را در جای دیگر ذکر خواهیم کرد (کتاب مبانی فلسفی حقوق زن که در دست تألیف است) .

مدعیان اصلاح اخلاق جنسی ادعا می‌کنند که اخلاق کهن جنسی علل و اسباب و سرچشمه‌هائی داشته است که اکنون از میان رفته یا در حال از میان رفتن است ، اکنون که آن علل در کار نیست ، دلیل ندارد که ما باز هم این سیستم اخلاقی را که احیانا توأم با خشونت هم بوده است ادامه دهیم . بعلاوه اموری که منشأ پیدایش این اخلاق شده جریاناتی جاهلانه و یا ظالمانه بوده است که با آزادی و عدالت و حیثیت ذاتی انسانی منافات دارد ، علیهذا به خاطر انسانیت و عدالت هم که باشد باید با این اخلاق مبارزه کرد . می‌گویند اخلاق کهن جنسی را امور ذیل به وجود آورده است : مالکیت مرد نسبت به زن ، حسادت مردان ، کوشش مرد برای اطمینان به پدری خود ، اعتقادات مرتاضانه و راهبانه به پلیدی ذاتی رابطه جنسی ، احساس پلیدی زن نسبت به خود به واسطه عادت ماهانه زنانه ، و پرهیز مرد از او در این مدت ، مجازاتهای شدیدی که زن در طول تاریخ از ناحیه مرد دیده است ، و بالاخره عوامل اقتصادی که زن را همواره نیازمند به مرد می‌کرده است . این علل و اسباب چنانکه واضح است یا ریشه تعدی و ستمگری دارد و یا از خرافات ناشی شده است و شرائط محدود زندگی آن وقت چنین ایجاب می‌کرده است . اکنون که مالکیت مرد نسبت به زن از میان رفته است ، اطمینان پدری را از راه استفاده از داروهای ضد آبستنی که در اثر پیشرفت طب پیدا شده ، بدون بکار بردن روشهای خشونت آمیز قدیم می‌توان بدست آورد ، عقاید مرتاضانه و راهبانه بسوی زوال و نیستی می‌رود ،

احساس پلیدی عادت زنانه را با بالا بردن سطح معلومات ، و تفهیم اینکه یک عمل ساده وظایف الاعضائی بیش نیست می‌توان از بین برد ، دوران آن مجازاتهای سخت و شدید هم دیگر سپری شده است ، عوامل اقتصادی که زن را اسیر می‌کرد دیگر وجود ندارد و زن امروز استقلال اقتصادی خود را باز یافته است ، بعلاوه دولت تدریجا دستگاههای خود را بسط می‌دهد و زن را در ایام بارداری و زایمان و شیردادن تحت حمایت خود قرار می‌دهد و او را از مرد بی نیاز می‌کند و در حقیقت دولت جانشین پدر می‌شود . حسادتها را با تمرینهای اخلاقی باید از میان برد و با وجود اینها دیگر لزومی ندارد ما همچنان به این اخلاق کهن بچسبیم . این است انتقادات و خرده‌گیریهائی که بر اخلاق کهن جنسی گرفته می‌شود و این است دلائلی که ایجاب می‌کند حتما رفورمی در این بخش از اخلاق بشری صورت گیرد . اکنون ببینیم چه موادی در این سیستم اخلاقی پیشنهاد می‌شود ، البته از اول باید توجه داشته باشید که همه این مواد اصلاحی بر محور شکستن قیود کهن و رفع منعها و محدودیتهای قانونی گذشته می‌چرخد . اولین موضوعی که مورد توجه قرار گرفته است کامیابی آزادانه زنان و مردان از معاشرت‌های لذت بخش جنسی است و به عبارت دیگر آزادی عشق است ، می‌گویند زن و مرد نه تنها قبل از ازدواج باید از معاشرتهای لذت بخش آزادانه جنسی بهره‌مند باشند ، بلکه ازدواج نیز نباید مانعی در این راه بشمار آید ، زیرا فلسفه ازدواج و انتخاب همسر قانونی اطمینان پدر است به پدری خود نسبت به فرزندی که از زن معینی بدنیا می‌آید ، این اطمینان را با بکار بستن داروهای ضد آبستنی که مخصوصا پیشرفت طب امروز آنها را به بشر ارزانی داشته است می‌توان بدست آورد . بنابراین هر یک از زن و مرد می‌توانند علاوه بر همسر قانونی ، عشاق و معشوقه‌های فراوانی داشته باشند ، زن مکلف است که در حین آمیزش با عشاق خود از داروی ضد آبستنی استفاده کند و مانع پیدایش فرزند او گردد ، ولی هر گاه تصمیم گرفت که صاحب فرزند گردد الزاما باید از همسر قانونی خود استفاده کند . " کمونیسم جنسی " تنها از آن نظر قابل عمل نیست که رابطه نسلی را میان پدران و فرزندان قطع می‌کند ، بشر از اعتماد نسلی نمی‌تواند صرف نظر کند ، هر پدری می‌خواهد فرزند خود را بشناسد و هر فرزندی می‌خواهد بداند از کدام پدر پیدا شده است . فلسفه ازدواج و انتخاب همسر قانونی همین است و بس ، اختصاص جنسی را به همین اندازه باید محدود کرد ، و با تأمین رابطه نسلی به وسیله فوق موجبی برای تحدید بیشتر وجود ندارد . برتراند راسل می‌گوید : " جلوگیری وسائل (وسائل ضد آبستنی) تولید نسل را ارادی کرده و آنرا از صورت یک نتیجه اجتناب ناپذیر روابط بیولوژیک (تولید قهری فرزند در اثر آمیزش) بیرون آورده است . به دلائل متعدد اقتصادی که در فصول پیش شرح دادیم ، محتملا پدر برای تربیت و اعاشه اطفال کمتر اهمیت خواهد داشت ، بنابراین دلیلی نیست که مادری برای پدری اطفال خود همان مردی را انتخاب کند که خاطرش را برای عاشقی و رفاقت می‌خواهد . " مادر " آینده ممکن است شانه از زیر این تعهد خالی کند بدون آنکه لطمه‌ای بسعادت او وارد شود . برای مردان ، انتخاب مادر اطفال خود از این هم آسان‌تر و ساده‌تر خو اهد بود . کسانی که مانند من معتقدند که روابط جنسی فقط هنگامی مسئله اجتماعی و (قابل تجدید) محسوب می‌شود که طفلی به وجود آید باید مثل من این دو نتیجه را بگیرند : اولا عشق بدون بچه آزاد است (و ثانیا) ایجاد اطفال باید تحت مقرراتی شدیدتر از آنچه امروز هست قرار گیرد " (زناشوئی و اخلاق صفحه ۱۲۲) . " راسل " بعدا

به حل یک مشکل اجتماعی دیگر نیز می‌پردازد و آن مشکل بهبود نژاد بشر است . می‌گوید وقتی روابط جنسی بر این اساس قرار گرفت ، اجتماع می‌تواند فقط به زنان و مردان معینی که از لحاظ شخصی و ارثی واجد شرایطی باشند اجازه تولید نسل بدهد ، آن زنی که پروانه تولید نسل دارد از مردانی که از لحاظ ارثی ارجح شناخته شوند برای تخم گیری و تولید نسل استفاده می‌کند ، در حالی که مردان دیگری که عشاق خوبی خواهند بود از حق پدری محروم خواهند بود (زناشوئی و اخلاق صفحه ۱۲۳) . راسل کم کم به گفته‌ها و پیشنهادهای خود جنبه اخلاقی نیز می‌دهد و به اندرز و موعظه می‌پردازد ، چون معتقد است یکی از ریشه‌های اخلاق جنسی کهن حسادت است ، مردان و زنان را به ترک حسادت توصیه می‌کند ، می‌گوید : " در طریقی که من پیشنهاد می‌کنم راست است که زوجین را از وفاداری نسبت به یکدیگر مبری می‌دارم ، اما در عوض تکلیف دشوار منکوب کردن حسادت را به عهده‌شان می‌گذارم ، یک زندگی هشیارانه بدون تسلط بر نفس غیر ممکن است ، در این صورت بهتر است یک احساس شدید و مزاحم را چون حسادت تحت انتظام درآوریم و نگذاریم مانع نمو عمومی احساسات عاشقانه بشود ، اشتباه اخلاق قدیمی در آن نیست که کف نفس را توجیه می‌کند بلکه در آن است که در مورد استعمال آن اشتباه می‌نماید " (مقصود راسل این است که قدما از لحاظ اخلاقی به کف نفس توصیه می‌کردند ، من نیز به کف نفس توصیه می‌کنم ، اما نظر قدما در کف نفس بر این بود که غریزه جنسی محدود گردد و نظر من به این است که جلو حسادت در امر جنسی که نامش را غیرت گذاشته‌اند گرفته شود مردان آنگاه که با عشقبازیهای همسران خود مواجه می‌شوند و احساس ناراحتی می‌کنند باید کف نفس و اغماض کنند ، مزاحم آنها نشوند بلکه از آن مرد بیگانه که همسر محبوب آنها را خوشحال و مسرور کرده‌اند شکرگذار باشند) . هم او می‌گوید : " ایجاد فرزندان باید فقط در ازدواج صورت گیرد و روابط بیرون از ازدواج به وسائل مختلف خنثی گردد ، و شوهران هم نسبت به عشاق همانقدر غمض عین داشته باشند که شرقیان نسبت به غلامان خنثی (مقصود غلامان اخته و خواجه سرایان است) داشتند ، اشکال اساسی این طریق ، اطمینان اندکی است که به وسائل ضد آبستنی از یک طرف و صمیمیت زنان از طرف دیگر (که از عشاق خود باردار نشوند و به ریش شوهر نبندند) می‌توان داشت اما این اشکال با مرور زمان کاهش خواهد یافت " . رفورم و اصلاح ! به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند ، موضوعات دیگری نظیر ستر عورت ، ممنوعیت ازدواج با محارم ، نشر صور قبیحه ، استمناء ، تمایل به هم جنس ، سقط جنین ، آمیزش در ایام عادت و امثال اینها نیز مورد بحث قرار می‌گیرد . بعضی از این موضوعات از قبیل لزوم ستر عورت و منع نشر صور باصطلاح قبیحه صریحا مورد انتقاد قرار گرفته و بعضی دیگر از قبیل استمناء از حوزه اخلاق خارج دانسته شده است و در قلمرو طب بشمار آمده است ، احیانا از نظر طبی اگر غیر مجاز شناخته می‌شود کسی که بسلامت خود علاقمند است آنرا ترک می‌کند ، به هر حال نمی‌تواند ممنوعیت اخلاقی داشته باشد ! اکنون نوبت آن است که ما اصول اساسی و ارکان اصلی این سیستم اخلاقی را که قبلا بیان کردیم دقیقا بررسی کنیم ، سپس فلسفه اخلاق جنسی اسلامی را که با اخلاق جنسی قدیم و جدید غرب مغایر است توضیح دهیم ، تا یک بار دیگر روشن شود یگانه مکتبی که صلاحیت رهبری بشر را دارد اسلام است ، و هم روشن شود که

کار غرب در فلسفه اجتماعی به هذیان و پریشانگوئی رسیده است ، وقت آن است که غرب مانند همه زمانهای دیگر ، با همه تقدمی که در علوم و صنایع دارد ، فلسفه زندگی را از شرق بیاموزد .

اخلاق جنسی (۳)

در قسمت گذشته از این بحث اصول اخلاق باصطلاح نوین جنسی تشریح شد ، اکنون نوبت آن است که اصول و پایه‌هائی که این مکتب بر روی آنها بنا شده است ارزیابی نمائیم . آن اصول عبارت است از :
۱ – آزادی هر فردی مطلقا محترم است و باید محفوظ بماند ، مگر آنجا که مزاحم آزادی دیگران باشد ، بعبارت دیگر : آزادی را جز آزادی نمی‌تواند محدود کند .
۲ – سعادت بشر در گرو پرورش استعدادهائی است که در نهاد دارد ، خودپرستیها و ناراحتیهای روحی ، ناشی از آشفتگی غرائز ، و بالاخص غریزه جنسی است ، و آشفتگی غرائز از عدم ارضاء و اشباع آنها ناشی می‌گردد .
۳ – آتش میل و رغبت بشر ، در اثر منع و محدودیت ، فزونی می‌گیرد ، و مشتعل‌تر می‌گردد و در اثر ارضاء و اشباع کاهش می‌یابد و آرام می‌گیرد ، برای انصراف بشر از توجه دائم به امور جنسی و جلوگیری از عوارض ناشی از آن ، راه صحیح این است که هر گونه قید و ممنوعیتی را در این راه از جلو پایش برداریم چنانکه ملاحظه می‌شود ، اصل اول از اصول بالا ، فلسفی و اصل دوم تربیتی و اصل سوم روانی است . این سه اصل را ما از مجموع گفته‌ها و نظرات طرفداران این سیستم اخلاقی استنباط می‌کنیم و الا هیچکدام از آنان به این ترتیب و تفصیل اصول سیستم اخلاقی خود را بیان نکرده‌اند .

اصل آزادی

طرفداران این سیستم اخلاقی از آن جهت به این اصل که تکیه‌گاه و اساس اصلی حقوق فردی بشمار رفته ، تکیه کرده‌اند که به گمان آنها این سلسله مسائل فاقد جنبه اجتماعی می‌باشد زیرا به عقیده آنها آزادی جنسی یک فرد به حقوق دیگران ضربه نمی‌زند ، فقط آنجا که پای فرزند و اطمینان پدری و فرزندی به میان می‌آید ، حق شوهر پیدا می‌شود و لازم می‌گردد که زن از باردار شدن از غیر شوهر قانونی خود ، خودداری کند ، و تا زمانی که وسائل ضد آبستنی در کار نبود لازم بود برای صیانت این حق مرد ، زن عفاف و تقوا را رعایت کند تا نسبت به شوهر خود وفادار بماند فعلا با وسائل موجود چنین ضرورتی در کار نیست . علیهذا در اینجا درباره دو قسمت باید تحقیق شود : یکی اینکه آزادی را جز آزادی دیگران و لزوم رعایت آنها نمی‌تواند محدود کند ، دیگر اینکه روابط جنسی از ناحیه اطمینان پدر و فرزندی ، با اجتماع و زندگی عمومی و حقوق اجتماعی ارتباط ندارد . اما قسمت اول باید ببینیم آن چیزی که آزادی را باصطلاح حق مسلم بشر قرار می‌دهد چیست ؟ بر خلاف تصور بسیاری از فلاسفه غرب آن چیزی که مبنا و اساس حق و آزادی و لزوم رعایت و احترام آن می‌گردد میل و هوی و اراده فرد نیست ، بلکه استعدادی است که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل به

وی داده است ، اراده بشر تا آنجا محترم است که بـا اسـتعدادهای عـالی و مقدسـی کـه در نهـاد بشـر اسـت هماهنگ باشد و او را در میبلا ترقی و تعالی بکشاند ، اما آنجا که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق می‌دهد و استعدادهای نهانی را به هدر می‌دهد احترامی نمی‌تواند داشته باشد ، ما در آینده انشـاءالله مسـتقلا و بـه طـور تفصیل تحت عنوان انسان و آزادی مسئله آزادی را طرح خواهیم کرد ، اینجا همین قدر یادآوری می‌کنیم کـه بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنی اینکه انسان آزاد آفریده شده این است که : به او میل و خواست و اراده داده شده است ، و این میل باید محترم شناخته شود مگر آنجا که با میـل‌هـا و خواسـتهای دیگـران مواجـه و معارض شود و آزادی میل‌های دیگران را به خطر اندازد ، ما ثابت مـی‌کنـیم کـه عـلاوه بـر آزادیهـا و حقـوق دیگران ، مصالح عالیه خود فرد نیز می‌تواند آزادی او را محدود کند . بزرگترین تیشه‌ای که به ریشه اخلاق زده شده به نام آزادی و از راه همین تفسیر غلطی است که از آزادی شده است ! وقتی که از آقای " راسل " سؤال می‌شود آیا خود را به هیچ یک از سیستمهای اخلاقی مقید می‌دانید ؟ جواب می‌دهد : آری ، ولی جـدا سـاختن اخلاق از سیاست کار دشواری است ، به عقیده من علم اخلاق بایستی بدین طریق عرضه شود : فـرض کنیـد زیدی بخواهد فلان عمل را که برای خودش مفید بوده و در عین حال به همسایگانش زیان می‌رسـاند انجـام دهد ، اگر زید بدین طریق برای همسایگان خود ایجاد مزاحمت کند آنان گرد هم جمع شده و خواهند گفـت : " ما به هیچ وجه موافق نیستیم باید کاری کرد که او سوء استفاده نکند " بنابراین ملاحظه می‌شود که کار مـا به یک امر جنائی مختوم می‌گردد و این قضیه کاملا منطقی و عقلانی اسـت ، روش اخلاقـی مـن عبـارت از ایجاد هماهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع می‌باشد (جهانی که من می‌شناسـم صـفحه ۶۵ – ۶۴) . این روش اخلاقی از لحاظ عملی بودن کمتر از مدینه فاضله افلاطون نیست ، آقای راسـل در اخـلاق ، مقدساتی را به رسمیت نمی شناسد ، معانی و مفاهیمی که انسان آنها را برتر از منافع مادی شخص خود بدانـد و به خاطر آنها میل و خواست و اراده خود را محدود کند سراغ ندارد ، اخلاقی را که مبتنی بر چنـین معـانی و مفاهیم باشد اخلاق " تابو " می‌خواند ، یگانه چیزی را که مقدس می‌شمارد آزادی خواست و اراده و میل است ، آزادی اراده و میل را فقط با مواجه شدن با میل و اراده دیگران در جهت مقابل ، قابل تحدید می‌داند ، آنگـاه گرفتار این بست می‌شود که در این صورت چه قدرتی می‌تواند آزادی شخص را محدود کنـد و او را در مقابـل آزادیهای دیگران وادار به تسلیم و احترام نماید . می‌گوید : قدرت منع و جلوگیری دیگران ، می‌گوید : من کـه به خاطر منافع خودم می‌خواهم منافع دیگران را به خطر اندازم آنها به خاطر منافع خودشان بـا یکـدیگر اتفـاق خواهند کرد و جلو مرا خواهند گرفت و من ناچار تسلیم خواهم شد و اجبارا منافع خصوصـی خـود را بـا منـافع عمومی هماهنگ خواهم کرد . آقای راسل می‌خواهد با این بیان منـافع خصوصـی را حـافظ و نگهـدار حقـوق عمومی معرفی کند ، همین‌جا است که عقیم بودن فلسفه اخلاقی او روشن می‌گردد. بدیهی است اگـر فـرض کنیم همیشه افراد اجتماع یا گروههای اجتماعی دارای قدرت و همیشه افراد و گروهها ، آمـاده اتفـاق و اتحـاد علیه متجاوز می‌باشند و همیشه یک فرد که دارای قدرت کمتری است تصمیم می‌گیرد علیه منافع اکثریت گام بردارد ، البته در این صورت فرضیه آقای راسل درست از آب در خواهد آمد . اما آیـا همیشـه افـراد و گروههـا دارای قدرت مساوی هستند ؟ آیا همیشه کسانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرنـد آمـاده اتفـاق و اتحادنـد ؟ آیـا

همیشه فرد علیه منافع اکثریت تصمیم می‌گیرد ؟ متجاوز تا به زور و قدرت خود اعتماد نداشته باشد دست به تجاوز نمی زند . اخلاقی که آقای راسل پیشنهاد می‌کند قادر است تنها به ضعیفان توصیه کند که از زور نیرومندان بترسند و به حقوق آنها تجاوز نکنند اما قادر نیست زورمندانی را که علیه ناتوانان اتفاق می‌کنند و اطمینان دارند که می‌توانند اعتراض آنان را با قوه قهریه پاسخ دهند به ترک تجاوز توصیه کند چونکه طبق این فلسفه عمل آنها ضد اخلاقی نیست . زیرا آنها ضرورتی نمی‌بینند که منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ کنند . این فلسفه اخلاقی بهترین توجیه کننده حق زورگوئی و دیکتاتوری است ، عجب این است که آقای راسل شعار خود را در همه عمر آزادیخواهی و حمایت از حقوق ناتوانان قرار داده است اما فلسفه‌ای که برای اخلاق ساخته است پایه‌های دیکتاتوری را استحکام می‌بخشد . در فلاسفه غرب از این نمونه‌ها باز هم هست که فیلسوفی فلسفه‌اش یک جور حکم میکند و شعار زندگیش طور دیگر . اما قسمت دوم : این قسمت مربوط به این است که ازدواج و تشکیل اجتماع خانوادگی تا چه حد جنبه فردی و خصوصی دارد و تا چه حد جنبه عمومی و اجتماعی ؟ بدون شک در ازدواج ، تمتع شخصی و مسرت فردی وجود دارد ، انگیزه افراد در انتخاب همسر بهره‌مند شدن از مسرت و لذت بیشتر زندگی است ، اکنون باید ببینیم آیا از آن نظر که دو فرد بنام زن و شوهر می‌خواهند زندگی مشترک و مقرون به خوشی و مسرتی تشکیل دهند و از شیرینی‌های زندگی بهره‌مند گردند ، بهتر و عاقلانه‌تر این است که کانون خانوادگی را کانون خوشیها و کامیابیهای جنسی قرار دهند و حداکثر مساعی خود را برای لذت بخش نمودن این کانون صرف کنند و اما اجتماع بیرون ، اجتماع بزرگ محیط کار و فعالیت و برخوردهای دیگر باشد ، یا بهتر این است که لذائذ و کامیابیهای جنسی از محیط خانوادگی به اجتماع بزرگ کشیده شود ، کوچه و خیابان و مغازه‌ها و محیط های اداری و باشگاهها و تفریحگاههای عمومی همه جا آماده انواع کامیابیهای جنسی نظری و لمسی و غیره بوده باشد ؟ اسلام طریق اول را توصیه کرده است ، اسلام اصرار فراوانی دارد که محیط خانوادگی آمادگی کامل برای کامیابی زن و شوهر از یکدیگر داشته باشد ، زن یا مردی که از این نظر کوتاهی کند مورد نکوهش صریح اسلام قرار گرفته است ، اسلام اصرار فراوانی به خرج داده که محیط اجتماع بزرگ ، محیط کار و عمل و فعالیت بوده و از هر نوع کامیابی جنسی در آن محیط خودداری شود ، فلسفه تحریم نظر بازی و تمتعات جنسی از غیر همسر قانونی ، و هم فلسفه حرمت خودآرائی و تبرج زن برای بیگانه همین است . کشورهای غربی که اما اکنون کورکورانه از آنها پیروی می‌کنیم راه دوم را انتخاب کرده‌اند . کشورهای غربی در انتقال دادن کامیابیهای جنسی از کانون خانوادگی به محیط اجتماعی بیداد کرده‌اند و جریمه‌اش را هم می‌دهند ، فریاد متفکرینشان بلند است ، آنها وقتی که می‌بینند برخی کشورهای کمونیستی جلو این کارها را گرفته و مانع هدر دادن نیروهای جوانان در اجتماع شده‌اند ، به چشم غبطه به آنها می‌نگرند . اگر زندگی و خوشی و مسرت در زندگی را مساوی با اعمال شهوت بدانیم و چنین فرض کنیم که هر کس بیشتر می‌خورد و می‌خوابد و عمل آمیزش انجام می‌دهد او از مسرت و خوشی بیشتری بهره‌مند است و به عبارت دیگر اگر استعدادهای بهجت‌زای انسانی و موجبات ناراحتیهای او را محدود بدانیم به آنچه حیوانات دارند ، البته انتقال کامیابیهای جنسی از کانون خانوادگی به اجتماع بزرگ لذت و مسرت بیشتری خواهد داشت .

اما اگر بتوانیم تصور کنیم که اتحاد روح زن و شوهر و عواطف صمیمانه‌ای که احیانا تا آخرین روزهـای پیـری که غریزه جنسی فعالیتی ندارد باقی است ، برای زندگی ارزش بیشتر و بالاتری دارد ، اگر بتوانیم تصـور کنـیم که لذتی که از یک مرد از مصاحبت همسر مشروع و وفادارش با لذتی که یک مرد از مصـاحبت یـک زن هـر جائی می‌برد تفاوت دارد کوچکترین تردیدی در این جهت نخواهیم کرد که به خاطر بهره‌مند شـدن از مسـرت بیشتر و آرامش بیشتر ، لازم است عواطف جنسی افراد را محدود به همسر قانونی کرده است و محیط و کانون خانوادگی به این کار و اجتماع بزرگ را به کار و فعالیت اختصاص دهیم . مطلب مهمتـر جنبـه‌هـای اجتمـاعی مسئله ازدواج است ، تنها برای این نیست که زن و مرد از مصاحبت یکـدیگر لـذت بیشـتری ببرنـد ، ازدواج و تشکیل کانون خانوادگی ایجاد کانون پذیرائی نسل آینده است ، سعادت نسلهای آینده بسـتگی کامـل دارد بـه وضع اجتماع خانوادگی . دست توانای خلقت برای ایجاد و بقاء و تربیت نسـلهای آینـده علائـق نیرومنـد زن و شوهری را از یک طرف و علائق پدر و فرزندی را از طرف دیگر به وجود آورده است .

عواطف اجتماعی و انسانی ، در محیط زندگی رشد می‌کنند ، روح کودک را حرارت محیط فطری و طبیعی چند صد درجه پدر و مادر نرم و ملایم می‌کند . ما وقتی که می‌خواهیم عواطف دو نفر را نسبت به یکدیگر تحریک کنیم ، می‌گوئیم افراد یک ملت برادر یکدیگرند ، یا می‌گوئیم افراد بشر همه برادر یکدیگر و عضو یک خانواده هستند ، قرآن کریم عواطف پاک ایمانی مؤمنین را به عواطف برادری تشبیه می‌کند : " انما المؤمنون اخوه "، عواطف برادری تنها از خویشاوندی و هم خونی پیدا نمی‌شود ، عمده این اسـت کـه دو بـرادر در یـک کـانون محبت بزرگ می‌شوند ، راستی اگر عواطف برادری که ناشی از کانون با صفا و پر مهر خانوادگی است از میـان برود ، آیا افراد اجتماع می‌توانند کوچکترین عواطفی نسبت به یکدیگر داشته باشند ؟ می‌گویند در اروپا تا حدود زیادی عدالت هست اما عواطف بسیار کم است ، حتی در میـان بـرادران و پـدران و فرزنـدان عواطـف کمـی مشاهده می‌شود . بر خلاف مردم مشرق زمین . چرا ؟ برای اینکه این گونـه عواطـف در کانونهـای بـا صـفا و صمیمی و پر مهر خانوادگی رشد می‌کند ، اما در اروپا چنین صفا و صمیمیت و وحدت و یگانگی میان زنـان و شوهران وجود ندارد . چرا این یگانگی که معمولا در مشرق زمین میان زنان و شـوهران وجـود دارد ، در آنجـا وجود ندارد ؟ برای اینکه در آنجا عواطف جنسی زن و مرد به یکدیگر اختصـاص نـدارد ، هـر کـدام بـه طـور نامحدود می‌توانند لااقل از تمتعات نظری و لمسی در اجتماع بزرگ بهره‌مند شوند .

اخلاق جنسی (٤)

اصل " آزادی " که پایه فلسفی اخلاق باصطلاح نوین جنسی است به طور اجمال در صفحات قبل مورد بحث قرار گرفت ، در اینجا می‌خواهیم اصل لزوم پرورش استعدادهای طبیعی انسان را که پایه تربیتی ایـن سیسـتم اخلاقی است بررسی کنیم ، پس از آن البته به بررسی پایه روانی آن خواهیم پرداخت) . به استناد اصـل لـزوم پرورش استعدادها گفته می‌شود که تربیت سعادتمندانه برای فرد و مفید به حال اجتماع آن است که سبب گردد استعدادهای فطری و طبیعی بشر بروز و ظهور کند و شکوفان و بارور گردند . شکوفان شدن استعدادها عـلاوه

بر اینکه موجب مسرت خاطر و نشاط کامل فرد می‌گردد ، تعادل روحی او را حفظ می‌کند و او را آرام نگه می‌دارد و در نتیجه اجتماع نیز از او آسایش می‌بیند . بر خلاف جلوگیری و تحت فشار قرار دادن آنها که موجب هزاران ناراحتی و اضطراب و جنایت و انحراف می‌گردد . گفته می‌شود اخلاق جنسی کهن به دلیل اینکه مانع رشد و شکوفان شدن یک استعداد کامل طبیعی و فطری یعنی غریزه جنسی یا غریزه باصطلاح " عشق " است و عشق را خبیث می‌داند محکوم است ، اخلاق نو به دلیل آنکه عشق را آزاد و محترم می‌شمارد و با موجبات رشد و تقویت آن به مبارزه بر نمی خیزد مزیت و رجحان دارد . ما برای اینکه بررسی کامل از این اصل کرده باشیم ، لازم است مطالب ذیل را رسیدگی کنیم :

۱ – آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مباین است ؟

۲ – کشتن نفس یعنی چه ؟

۳ – اخلاق نوین جنسی بزرگترین عامل آشفتگی غرائز و مانع رشد طبیعی و استعدادها است .

۴ – دموکراسی در اخلاق .

۵ – مقایسه اخلاق جنسی با اخلاق اقتصادی و اخلاق سیاسی .

۶ – مهجوری و مشتاقی .

۷ – رشد شخصیت از نظر غریزه عشق .

آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مباین است ؟

اینکه می‌گویند استعدادهای طبیعی را باید پروراند و نباید از آن جلوگیری کرد ، مورد قبول ما است ، اگر دیگران فقط از راه آثار نیکی در پرورش استعدادها و آثار سوئی که در منع و جلوگیری از پرورش آنها دیده‌اند به لزوم این کار توصیه می‌کنند ما علاوه بر این راه از راه دیگر که باصطلاح برهان " لمی " است بر این مدعا استدلال می‌کنیم . ما می‌گوئیم خداوند نه عضوی از اعضاء جسمانی را بیهوده آفریده است و نه استعدادی از استعدادهای روحی را و همانطوری که همه اعضای بدن را باید حفظ کرد و به آنها غذای لازم باید رساند ، استعدادهای روحی را نیز باید ضبط کرد و به آنها غذای کافی داد تا سبب رشد آنها شود . ما فرضا از راه آثار به لزوم پرورش استعدادها و عدم جلوگیری از آنها پی نبرده بودیم " خداشناسی " ما را به این اصل هدایت می‌کرد . همچنان که می‌بینیم در صد سال پیش که هنوز درست به آثار نیک پروراندن استعدادها و آثار سوء ترک پرورش آن پی نبرده بودند ، دانشمندانی به همین دلیل به حفظ اعضاء بدن و مهمل نگذاشتن قوای نفسانی توصیه می‌کردند . پس در اثر لزوم پروراندن استعدادها به طور کلی جای تردید نیست ، بلکه مفهوم لغت تربیت که از قدیم برای این مقصود انتخاب شده است همین معنی را می‌رساند ، لغت تربیت مفهومی جز پروراندن ندارد علیهذا بحث در این نیست که آیا باید استعدادها را پرورش داد یا نه ؟ بحث در این است که راه صحیح پرورش طبیعی استعدادهای بشر که به هیچ وجه نوع آشفتگی و بی نظمی و اختلال منجر نشود چیست ؟ ما ثابت می‌کنیم که رشد طبیعی استعدادها و از آن جمله استعداد جنسی تنها با رعایت مقررات

اسلامی میسر است و انحراف از آن سبب آشفتگی و بی نظمی و حتی سرکوبی و زخم خوردگی این استعداد می‌گردد ، اکنون لازم است نظری به منطق اسلام در زمینه اخلاق و تربیت به طور کلی و اجمال بیفکنیم : برخی کوته نظران می‌پندارند که اخلاق و تربیت اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مباین است و بر اساس جلوگیری و منع آنها بنا شده است ، اینان تعبیرات اسلامی را در زمینه تهذیب و اصلاح نفس بهانه و مستمسک قرار داده‌اند ، در قرآن کریم پس از چندین سوگند ، به صورت مؤکدی می‌فرماید : " قد افلح من زکیها "یعنی به حقیقت رستگار شد آن کس که نفس خویش را پاکیزه کرد . از این جمله فهمیده می‌شود که اولا قرآن کریم آلوده شدن ضمیر انسان را ممکن می‌شمارد ، و ثانیا پاکیزه کردن ضمیر را از آن آلودگیها در اختیار خود شخص می‌داند و ثالثا آنرا لازم و واجب می‌شمارد و سعادت و رستگاری را در گرو آن می‌داند . این سه مطلب هیچ کدام قابل انکار نیست ، هیچ مکتب و روشی نیست که نوعی آلودگی را در روان و ضمیر انسان ممکن نشمارد و به پاکیزه کردن روان از آن آلودگی توصیه نکند ، ضمیر انسان مانند ترکیبات بدنی او اختلال پذیر است انسان آن اندازه که از ناحیه شخص خود در اثر آلودگیها و اختلالات روحی آزار می‌بیند از ناحیه طبیعت یا انسانهای دیگر آزار نمی‌بیند لهذا رستگاری انسان بدون پاکی و تعادل روانی میسر نیست ، در آنچه مربوط به این تعبیر قرآنی است جای شبهه نمی‌باشد . در قرآن کریم تعبیر دیگری هست که نفس انسان را با صفت " اماره بالسوء "(فرمان دهنده به شر) توصیف می‌کند این تعبیر این پرسش را پیش می‌آورد که آیا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان شریر است ؟ اگر قرآن از جنبه فلسفه نظری ، طبیعت نفسانی انسان را ذاتا شریر می‌داند ناچار در فلسفه علمی راهی که انتخاب می‌کند این است که پروراندن و رشد دادن این موجود شریر بالذات خطا است ، باید آنرا همواره ضعیف و ناتوان و تحت فشار و زجر قرار داد و مانع ظهور و بروز و فعالیت وی شد و احیانا آنرا باید از میان برد ، یا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی شریر بالذات نیست ، بلکه در حالات خاصی و به سبب عوارضی سر به طغیان و شرارت بر می‌دارد ، یعنی قرآن از جنبه فلسفه نظری ، به طبیعت نفسانی بد بین نیست و آنرا منشأ شرور نمی‌داند و قهرا در فلسفه علمی راهی که انتخاب می‌کند نابود کردن و یا ضعیف نگهداشتن و موجبات طغیان فراهم نکردن است . در این صورت پرسش دومی پیش می‌آید و آن اینکه چه چیزهائی سبب طغیان و اضطراب و سرکشی قوای نفسانی می‌گردد ؟ و از چه راهی می‌توان آنرا آرام کرد و به اعتدال برگرداند . ما به هر دو پرسش پاسخ می‌دهیم : کوته نظران ، همین قدر که دیده‌اند اسلام نفس را به عنوان " فرمانده شرارت " یاد کرده است کافی دانسته‌اند که اخلاق و تربیت اسلامی را متهم کنند به اینکه به چشم بدبینی به استعدادهای فطری و منابع طبیعی وجود آدمی می‌نگرد و طبیعت نفسانی را شریر بالذات ، و پروراندن آن را خطا می‌شمارد. ولی این تصور خطا است ، اسلام اگر در یکجا نفس را با صفت " اماره بالسوء "یاد کرده است در جای دیگر با صفت " النفس اللوامه " یعنی ملامت کننده خود نسبت به ارتکاب شرارت و در جای دیگر با صفت " النفس المطمئنه "یعنی آرام گیرنده و به حد کمال رسیده ، یاد می‌کند . از مجموع اینها فهمیده می‌شود که از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان مراحل مختلفی می‌تواند داشته باشد ، در یک مرحله به شرارت فرمان می‌دهد ، در مرحله دیگر از شری که مرتکب شده است ناراحت می‌شود و خود را ملامت می‌کند ، در مقام و مرحله دیگر آرام می‌گیرد و گرد شر و بدی

نمی‌گردد . پس اسلام در فلسفه نظری خود طبیعت نفسانی انسان را شریر بالذات نمی‌داند و قهرا در فلسفه عملی خود نیز مانند سیستمهای فلسفی و تربیت هندی ، یا کلبی یا مانوی یا مسیحی ، از روش نابود کردن قوای نفسانی و یا لااقل حبس با اعمال شاقه آنها پیروی نمی کند ، همچنانکه دستورهای عملی اسلام نیز شاهد این مدعا است . این مطلب که نفس انسان در مقامات و مراحل و شرائط خاصی بشر را واقعا به شرارت فرمان می‌دهد و حالت خطرناکی پیدا می‌کند مطلبی است که اگر در قدیم اندکی ابهام داشت ، امروز در اثر پیشرفتهای علمی در زمینه‌های روانی کاملا مسلم شده است ، از همه شگفت‌تر این است که قرآن کریم در توصیف نفس نمی‌گوید : داعیه بالسوء (دعوت کننده بسوی بدی و شر) می‌گوید : " اماره بالسوء غ(فرمان دهنده به بدی و شر) قرآن کریم در این تعبیر خود این مطلب را می‌خواهد بفهماند که احساسات نفسانی بشر آنگاه که سر به طغیان بر می‌آورد بشر را تنها بسوی جنایت و اعمال انحرافی دعوت نمی‌کند بلکه مانند یک قدرت جابر مسلط دیکتاتور فرمان می‌دهد ، قرآن با این تعبیر تسلط و استیلاء جابرانه قوای نفسانی را در حال طغیان بر همه استعدادهای عالی انسانی می‌فهماند . و این رازی است که در دورانهای اخیر روانشناسی کشف نشده بود . امروز ثابت شده که احساسات منحرف احیانا به طرز مرموزی بر دستگاه ادراکی بشر فرمان می‌راند و مستبدانه حکومت می‌کند ، و دستگاه ادراکی ناآگاهانه فرمانهای آنرا اجرا می‌کند ! اما پاسخ پرسش دوم که چه چیزهائی موجب طغیان و آشفتگی و چه چیزی سبب آرامش و تعادل روحی می‌گردد ؟ ما پاسخ این پرسش را آنگاه که در اطراف پایه سوم اخلاق نوجنسی که پایه روانی است بحث می‌کنیم ذکر خواهیم کرد .

کشتن نفس یعنی چه ؟

یک پرسش دیگر باقی است و آن اینکه اگر از نظر اخلاقی اسلامی استعدادهای طبیعی نباید نابود شود ، پس تعبیر به نفس کشتن ، یا میراندن نفس که احیانا در تعبیرات دینی و بیشتر در تعبیرات معلمین اخلاق اسلامی و بالاخص در تعبیرات عارف مشربان اسلامی آمده است ، چه معنی و چه مفهومی دارد ؟ پاسخ این پرسش از آنچه قبلا گفتیم روشن شد ، اسلام نمی‌گوید طبیعت نفسانی و استعداد فطری طبیعی را باید نابود ساخت ، اسلام می‌گوید : " نفس اماره " را باید نابود کرد ، همچنانکه گفتیم ، نفس اماره نماینده اختلال و به هم خوردگی و نوعی طغیان و سرکشی است که در ضمیر انسان به علل خاصی رخ می‌دهد ، کشتن نفس اماره معنی خاموش کردن و فرو نشاندن فتنه و طغیان را در زمینه قوا و استعدادهای نفسانی می‌دهد ، فرق است میان خاموش کردن فتنه و میان نابود کردن قوائی که سبب فتنه می‌گردند ، خاموش کردن فتنه چه در فتنه‌های اجتماعی و چه در فتنه‌های روانی مستلزم نابود کردن افراد و قوائی که سبب آشوب و فتنه شده‌اند نیست ، بلکه مستلزم این است که عواملی که آن افراد و قوا را وادار به فتنه کرده است از بین برده شود . بعدا خواهیم گفت که این نوع میراندن گاهی به اشباع و ارضاء نفس حاصل می‌شود و گاهی به مخالفت با آن . این نکته باید اضافه شود که در تعبیرات دینی ، ما هرگز کلمه‌ای که به معنی " نفس کشتن " باشد ، پیدا نمی کنیم ، تعبیراتی که هست که البته از دو سه مورد تجاوز نمی کند بصورت میراندن نفس است .

اخلاق جنسی (۵)
آشفتگی غرائز و میلها

مسائل را یک جانبه دیدن و از جوانب دیگر غفلت کردن ، گاهی زیانهای جبران ناپذیری به دنبال خود می‌آورد . کاوشها و کشفیات روانی در یک قرن اخیر ثابت کرد که سرکوبی غرائز و تمایلات و بالاخص غریزه جنسی ، مضرات و ناراحتیهای فراوانی ببار می‌آورد ، معلوم شد اصلی که مورد قبول شاید اکثریت مفکرین قدیم بود که هر اندازه غرائز و تمایلات طبیعی ضعیف‌تر نگهداشته شوند میدان برای غرائز و نیروهای عالیتر مخصوصا قوه عاقله بازتر و بی مانع‌تر می‌شود اساسی ندارد ، غرائز سرکوب شده و ارضاء نشده ، پنهان از شعور ظاهر ، جریاناتی را طی می‌کنند که چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی فوق‌العاده برای بشر گران تمام می‌شود و برای اینکه تمایلات و غرائز طبیعی بهتر تحت حکومت عقل واقع شوند و آثار تخریبی به بار نیاورند باید تا حد امکان از سرکوب شدن و زخم خوردگی و ارضاء نشدن آنها جلوگیری کرد . روانشناسان ریشه بسیاری از عوارض ناراحت کننده عصبی و بیماریهای روانی و اجتماعی را احساس محرومیت ، خصوصا در زمینه امور جنسی تشخیص دادند ، ثابت کردند که محرومیتها مبدأ تشکیل عقده‌ها ، و عقده‌ها احیانا بصورت صفات خطرناک مانند میل به ظلم و جنایت ، کبر ، حسادت ، انزوا و گوشه‌گیری ، بدبینی و غیره تجلی می‌کند . اصل بالا در موضوع زیانهای سرکوب کردن غرائز از نوع کشفیات فوق العاده با ارزش روانی است و در ردیف ارزنده‌ترین موفقیتهای بشر است . مردم غالبا بواسطه انس به محسوسات و آشنائی بیشتر با آنها برای کشفیاتی ارزش زیاد قائل می‌شوند که در زمینه امور فنی و صنعتی و استخدام قوای طبیعت بی جان صورت گرفته باشد . اما کشفیاتی که در زمینه مسائل روانی و روحی صورت می‌گیرد کمتر مورد توجه عامه مردم می‌تواند قرار بگیرد ، ولی از نظر مردم دانشمند و آگاه اهمیت مطلب محفوظ است . هر چند کم و بیش در حکمتهائی که از گذشتگان به یادگار مانده و بالاخص در آثار اسلامی نشانه‌های زیادی از توجه به این حقیقت دیده می‌شود ، و عملا بسیاری از معلمان و مربیان اخلاق از آن استفاده می‌کرده‌اند اما به طور مسلم اثبات علمی این حقیقت و کشف قوانین مربوط به آن از موفقیتهای علمی قرن اخیر است . اکنون ببینیم این اصل چگونه مورد استفاده قرار گرفت ؟ آیا مانند کشفیات پزشکی ، مثلا پنی‌سیلین ، مورد استفاده قرار گرفت ، متأسفانه پیچیدگی و چند جانبه بودن مسائل روانی از یک طرف ، ارتباط موضوع و تمایلات بشر که خواه ناخواه در کور کردن بصیرت تأثیر دارد از طرف دیگر ، نگذاشت آن استفاده‌ای که باید بشود صورت گیرد ، بلکه خود این اصل ، بهانه و وسیله‌ای شد در جهت مخالفت ، یعنی برای اینکه موجبات سرکوب شدن غرائز و پیدایش آثار خطرناک روانی و اجتماعی ناشی از آن خصوصا در زمینه امور جنسی بیشتر فراهم گردد ، بر عقده‌ها و تیرگیهای روانی افزوده گردد .

آمار بیماریهای روانی ، جنونها ، خودکشیها ، جنایتها ، دلهره‌ها و اضطرابها ، یأسها و بدبینی‌ها ، حسادتها و کینه‌ها به صورت وحشتناکی بالا رود ، چرا ؟ برای اینکه سرکوب نکردن غرائز به معنی آزاد گذاشتن میلها ، و آزاد گذاشتن میلها به معنی رفع تمام قیود و حدود و مقررات تفسیر شد . پس از آنکه قرنها علیه شهوت پرستی

به عنوان امری منافی اخلاق و عامل بر هم زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و به عنوان نوعی انحراف و بیماری ، توصیه و تبلیغ شده بود ، یک باره ورق برگشت و صفحه عوض شد . جلوگیری از شهوات و پابند بودن به عفت و تقوا و تحمل قیود و حدود اخلاقی و اجتماعی ، عامل بر هم زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و از همه بالاتر امری ضد اخلاق و تهذیب نفس معرفی شد . فریادها بلند شد ، محدودیتها را بردارید تا ریشه مردم آزاری و کینه‌ها و عداوتها کنده شود ، عفت را از میان بردارید ، تا دلها آرام بگیرد و نظم اجتماعی برقرار گردد ، آزادی مطلق اعلام کنید تا بیماریهای روانی رخت بربندد .

بدیهی است این چنین فرضیه به ظاهر شیرین و دلپذیری ، به عنوان اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی ، طرفداران زیادی خصوصا در میان جوانان مجرد پیدا می‌کند . ما در کشور خودمان می‌بینیم چه کسانی از آن طرفداری می‌کنند ، چه از این بهتر که خود را در اختیار دل ، و دل را در اختیار هوس قرار دهیم و در عین حال عمل ما اخلاقی و انسانی شمرده شود و نام ما در لیست محصلین اخلاقی اجتماعی قرار گیرد ، هم فال است و هم تماشا ، هم کامجوئی است و هم خدمت به نوع ، هم تن پروری است ، و هم اصلاح نفس ، هم شهوت است و هم اخلاق ، بی شباهت به عشق مجازی که در میان برخی از متصوف مابان خودمان معمول بوده نیست ، چه از این بهتر که آدمی از مصاحبت شاهدی زیبا روی بهره‌مند گردد و این کار او سلوک الی الله شمرده شود ! نتیجه چه شد ؟ از اول معلوم بود . آیا بیماریهای روانی معدوم شد ؟ آرامش روحی جای اضطراب و دلهره را گرفت ؟ خیر متأسفانه نتیجه معکوس بخشید ، بدبختی بر بدبختیهای پیشین افزود ، تا آنجا که بعضی از پیش قدمان آزادی جنسی که تیز هوشتر بودند سخن خود را به صورت تفسیر و تأویل پس گرفتند ، گفتند از حدود مقررات اجتماعی چاره‌ای نیست غریزه را از تمتعات جنسی نمی‌توان بطور کامل ارضاء و اشباع کرد ، باید ذهن را متوجه مسائل عالی هنری و فکری کرد و غریزه را بطور مستقیم بسوی این امور هدایت نمود ، فروید یکی از این افراد است . اخلاقی که امثال راسل از آن تبلیغ می‌کنند و نام آنرا اخلاق نوین گذاشته‌اند همان است که ثمره‌اش آشفتگی بیش از پیش غرائز و تمایلات است و بر خلاف مدعای آنها که اخلاق کهن را متهم به آشفته ساختن روح می‌کنند ، سیستم اخلاقی خود آنها سزاوار این اتهام است . امروز پدیده‌های اجتماعی خاصی و به عبارت دیگر مشکلات اجتماعی مخصوصی پیدا شده که افکار علماء اجتماع را به خود مشغول داشته است . در جامعه امروز جوانان بطور محسوسی از ازدواج شانه خالی می‌کنند ، حاملگی و زائیدن و بچه بزرگ کردن بصورت امر منفوری برای زنان در آمده است . زنان به اداره امر خانه کمتر علاقه نشان می‌دهند ، ازدواجهائی که نمونه وحدت روح است جز در میان طبقاتی که به مقررات اخلاق کهن پایبندند کمتر دیده می‌شود ، جنگ اعصاب بیش از پیش رو به افزایش است بالاخره آشفتگی روحی عجیبی محسوس و مشهود است . گروهی می‌خواهند این عوارض را لازمه قهری انقلاب صنعتی جدید بدانند و راه برگشت را بدین وسیله ببندند ، در صورتیکه اینها ربط زیادی به زندگی صنعتی و از میان رفتن زندگی کشاورزی ندارد . این عوارض ناشی از یک نوع به اصطلاح انقلاب فکری است و افراد خاصی هستند که مسئولیت عمده این بدبختی بشریت را دارند . راسل در گفتار خود دچار تناقض گوئیها می‌گردد ، گاهی سخت از آزادی جنسی حمایت می‌کند که در شماره‌های پیش برخی عبارات او را نقل کردیم ، و گاهی اجبارا لزوم یک سلسله حدود و

قیود اجتماعی را دراین زمینه می‌پذیرد. ما برای اینکه سخن طولانی نشود از نقل و انتقاد آنها خودداری می‌کنیم . حقیقت این است که اشباع غریزه و سرکوب نکردن آن یک مطلب است ، و آزادی جنسی و رفع مقررات و موازین اخلاقی مطلب دیگر ، اشباع غریزه با رعایت اصل عفت و تقوی منافی نیست بلکه تنها در سایه عفت و تقوی است که می‌توان غریزه را به حد کافی اشباع کرد و جلو هیجان‌های بیجا و ناراحتیها و احساس محرومیتها و سرکوب شدن‌های ناشی از آن هیجانها را گرفت . به عبارت دیگر " پرورش " دادن استعدادها غیر از " پر دادن " به هوسها و آرزوهای پایان ناپذیر است . یکی از مختصات و امتیازات انسان از حیوانات این است که دو نوع میل و تمنا در بشر ممکن است پیدا شود ، تمناهای صادق ، تمناهای کاذب . تمناهای صادق همانها است که مقتضای طبیعت اصلی است ، در وجود هر انسانی طبیعت میل به صیانت ذات ، به قدرت و تسلط ، به امور جنسی ، به غذا خوردن و امثال اینها هست ، هر یک از این میلها هدف و حکمتی دارد ، بعلاوه همه اینها محدودند ولی همه اینها ممکن است زمینه یک تمنای کاذب واقع شوند ، اشتهای کاذبی که افراد در مورد خوردنیها پیدا می‌کنند مشهور و معروف همه است .

در بعضی از میلها و غرائز که غریزه جنسی از آنها است این تمنا غالبا بصورت یک عطش روحی در می‌آید ، یعنی قناعت و پایان پذیری را در آن راه نیست . غریزه طبیعی را می‌توان اشباع کرد ، اما تمنای کاذب خصوصا اگر شکل عطش روحی به خود بگیرد ، اشباع پذیر نیست . اشتباه کسانیکه برای جلوگیری از سرکوبی غرائز و به منظور رشد استعدادها ، رژیم اخلاق آزاد را باصطلاح پیشنهاد کردند ناشی از این است که این تفاوت شگرف انسان و حیوان را نادیده گرفتند و به این جهت توجه نکردند که میل به بی نهایت در سرشت انسان نهفته است ، انسان چه در زمینه پول و اقتصادیات ، چه در زمینه سیاست و حکومت و تسلط بر دیگران و چه در زمینه امور جنسی اگر زمینه مساعدی برای پیشروی ببیند در هیچ حدی توقف نمی‌کند ، خیال کردند که حاجت جنسی در وجود بشر فی المثل نظیر حاجت طبیعی هر کسی به ادرار و خالی کردن مثانه است ، منع و حبس ادرار از نظر پزشکی مضرات فراوانی دارد ، اما خالی کردن آن حدود و شرائطی ندارد . اگر فرضا کسی قدم به قدم در کوچه‌ها و خیابانها محل مناسب و پاکیزه و مجانی برای ادرار بیابد بیش از مقدار حاجت به آنها توجهی نخواهد کرد . نهایت جهالت است که غریزه جنسی ، یا غریزه قدرت طلبی یا پول پرستی بشر را از این قبیل بدانیم و توجه خود را تنها به جنبه‌های محرومیت و اشباع نشدن غریزه معطوف کنیم و عوارض حیرت آور و پایان ناپذیر جهت مخالف را نادیده بگیریم . اگر انسان در این زمینه‌ها مانند حیوانات ظرفیت محدود و پایان‌پذیری می‌داشت احتیاجی نبود نه بمقررات سیاسی و نه بمقررات اقتصادی و نه بمقررات جنسی ، از نظر اخلاقی نیز نه نیازی به اخلاق سیاسی و اجتماعی بود ، نه به اخلاق اقتصادی و نه به اخلاق جنسی ، همان ظرفیت محدود طبیعی همه مشکلات را حل می‌کرد . اما همچنانکه از مقررات و اخلاق محدود کننده ، در روابط اجتماعی و امور اقتصادی و از " عفت و تقوی سیاسی و اجتماعی " گریزی نیست ، از مقررات و اخلاق محدود کننده جنسی و از " عفت و تقوی جنسی " نیز گریزی نمی‌باشد .

اخلاق جنسی (٦)
انضباط جنسی ، غریزه عشق دموکراسی

در اخلاق رشد شخصیت از نظر غریزه عشق در دموکراسی اخلاق نیز مانند سیاست ، باید اصول آزادی و دموکراسی حکمفرما باشد مطلب صحیح و درستی است ، یعنی انسان باید با غرائز و تمایلات خود مانند یک حکومت عادل و دموکرات با توده مردم رفتار کند . ولی عده‌ای آنجا که پای مسائل اخلاقی در میان می‌آید ، یا آنجا که انسان در مقابل خودش قرار گرفته و باید درباره رفتار خودش با خودش قضاوت کند ، عمدا یا سهوا دموکراسی را با خودسری و هرج و مرج و بی بند و باری اشتباه می‌کنند ، اسلام درباره اخلاق جنسی همان را می‌گوید که جهان امروز درباره اخلاق سیاسی و اخلاق اقتصادی پذیرفته است . اخلاق سیاسی به غریزه قدرت و برتری طلبی مربوط است و اخلاق اقتصادی به حس افزون طلبی ، همچنانکه اخلاق جنسی مربوط است به غریزه جنسی ، از نظر لزوم آزادی از یک طرف و لزوم انضباط شدید از طرف دیگر هیچ تفاوتی میان این سه بخش اخلاق نیست ، معلوم نیست چرا طرفداران اخلاق نوین جنسی این گشاده دستی‌ها را تنها درباره اخلاق جنسی جایز می‌شمارند ؟

رشد شخصیت از نظر غریزه جنسی

یکی از مسائل مهم اخلاق جنسی مسئله عشق است . چنانکه می‌دانیم فلاسفه از قدیم الایام برای عشق فصل مخصوصی باز کرده و به بررسی ماهیت آن پرداخته‌اند ، ابن سینا رساله خصوصی در عشق فراهم آورده است ، عرفا عشق را در همه اشیاء ساری ، و عشق انسان به انسان را مظهر آن حقیقت کلی دانسته‌اند .
شعراء اهل ادب با آنکه شهوت را امری حیوانی و پست شمرده‌اند ، عشق را ستایش کرده و به آن افتخار کرده‌اند تا آنجا که مقایسه عقل و عشق و ترجیح عشق بر عقل بخشی از ادبیات ما را تشکیل می‌دهد . عشقی که مورد ستایش واقع شده و از غیر مقوله شهوت دانسته شده است تنها عشق الهی نیست ، حتی عشق انسان به انسان نیز در بعضی از اقسامش امری شریف و خارج از مقوله شهوت معرفی شده است . نقطه مقابل این عده ، افرادی بوده و هستند که عشق را چه از لحاظ مبدأ و چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ هدف ، جز حدت و شدت غریزه جنسی نمی‌دانند و به عشق مقدس ، ایمان و اعتراف ندارند ، از نظر این عده استعمال عشق در مورد خداوند نیز خارج از نزاکت و ادب و عبودیت است . از نظر دسته اول ، عشق تقسیماتی دارد ، یکی از اقسام آن عشق انسان به انسان است ، این عشق نیز به نوبه خود بر دو قسم است جسمانی و نفسانی (و به تعبیر دیگر : حیوانی و انسانی) ولی از نظر دسته دوم عشق تقسیمات و اقسامی ندارد ، هر چه هست همان شهوت است و بس . امروز در میان بعضی از فلاسفه جدید عقیده سومی پیدا شده است ، از نظر این عده ریشه همه عشقها امر جنسی است ، ولی همین امر جنسی در شرائط خاصی تدریجا تغییر شکل می‌دهد و خاصیت جنسی و شهوانی خود را از دست می‌دهد و جنبه روحی و معنوی به خود می‌گیرد . این عده به دو گونگی

عشق قائل هستند . اما به معنی دو گونگی از لحاظ حالت و کیفیت و هدف و آثار ، نه دو گونگی از لحاظ ریشه و مبدأ . از نظر این عده جای تعجب نیست که یک امر مادی شکل معنوی بخود بگیرد ، زیرا میان مادیات و معنویات آنچنان دیوار غیر قابل عبوری وجود ندارد و به قول یکی از اهل نظر " هر امر معنوی ، اصل و پایه طبیعی دارد و هر امر مادی یک گسترش و بسط معنوی " (لذات فلسفه صفحه ۱۳۵) . ما فعلا نمی‌خواهیم وارد این بحث عمیق روانی و فلسفی بشویم و به نقل و نقد عقاید و آراء زیادی که در این باره قدیما و جدیدا گفته شده بپردازیم ، در اینجا همین قدر می‌گوئیم خواه عشق ریشه غیر جنسی داشته باشد و خواه نداشته باشد ، و به فرض اول خواه بتواند تغییر شکل و ماهیت بدهد و جنبه معنوی و روحانی پیدا کند ، خواه نکند ، در این جهت نمی‌توانیم تردید داشته باشیم که عشق از لحاظ آثار روانی و اجتماعی ، یعنی از لحاظ تحولاتی که در روح فرد ایجاد می‌کند و از لحاظ تأثیراتی که در خلق آثار هنری و ذوقی و اجتماعی دارد ، با یک شهوت ساده حیوانی که هدفش صرفا ارضاء و اشباع است تفاوت بسیار دارد . حالت خاص شهوانی تا وقتیکه صورت شهوانی دارد مقرون به خودخواهی است و در این حالت انسان به موضوع شهوت به چشم یک ابزار و وسیله نگاه می‌کند ، اما همینکه شکل عشق به خود گرفت ، موضوع دلخواه آنچنان اصالت پیدا می‌کند که حتی از جان خواستار عزیزتر و گرانبهاتر می‌گردد و خواستار فدائی موضوع دلخواه خود می‌شود ، یعنی شخص خواستار از " خودی " بیرون می‌رود و لااقل خودی او خودی طرف را نیز در بر می‌گیرد ، از این رو است که عشق به عنوان مربی ، کیمیا ، معلم و الهام بخش خوانده شده است .

سعدی می‌گوید :

هر که عشق اندر او کمند انداخت
بمراد ویش به باید ساخت
هر که عاشق نگشت ، مرد نشد
نقره فائق نگشت تا نگداخت

یا مثلا حافظ می‌گوید : بلبل از فیض گل آموخت سخن ، ورنه نبود این همه قول و غزل ، تعبیه در منقارش ادبیات جهان پر است از این تعبیرات . عشق را ، هم غربی ستایش کرده ، هم شرقی ، اما با این تفاوت که ستایش غربی ، از آن نظر است که وصال شیرین در بر دارد ، و حداکثر از آن نظر که به از میان رفتن خودی فردی که همواره زندگی را مکدر می‌کند و به یگانگی در روح منجر می‌شود ، و دو شخصیت بسط یافته و یکی شده توأم با یکدیگر زیست می‌کنند و از حداکثر لطف زندگی بهره‌مند می‌گردند . اما ستایش شرقی از این نظر است که عشق فی حد ذاته مطلوب و مقدس است : به روح ، شخصیت و شکوه می‌دهد ، الهام بخش است ، کیمیا اثر است ، مکمل است ، تصفیه کننده است ، نه بدان جهت که وصالی شیرین در پی دارد و یا مقدمه همزیستی پر از لطف در روح انسانی است ، از نظر شرقی اگر عشق انسان به انسان مقدمه است ، مقدمه معشوقی عالیتر از انسان است و اگر مقدمه یگانگی و اتحاد است ، مقدمه یگانگی و وصول به حقیقتی

عالی‌تر از افق انسانی است (رجوع شود به الهیات اسفار) . خلاصه اینکه در مسئله عشق نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر طرز تفکر شرقی و غربی متفاوت است ، غربی در عین اینکه در آخرین مرحله ، عشق را از یک شهوت ساده جدا می‌داند و به آن صفا و رقتی روحانی می‌دهد ، آنرا از چهارچوب مسائل زندگی خارج نمی‌سازد ، و به چشم یکی از مواهب زندگی اجتماعی به آن می‌نگرد ، اما شرقی عشق را در مافوق مسائل عادی زندگی جستجو می‌کند . اگر آن فرضیه را بپذیریم که می‌گوید عشق از لحاظ ریشه و هم از لحاظ کیفیت ، هدف و آثار ، جز غریزه جنسی نیست ، عشق در اخلاق جنسی فصل جداگانه‌ای نخواهد داشت ، آنچه درباره لزوم و عدم لزوم پرورش غریزه جنسی ، گفته شد در این باره کافی است . و اما اگر عشق را از لحاظ ریشه و لااقل از لحاظ کیفیت و آثار روانی اجتماعی ، با غریزه جنسی مغایر دانستیم ناچاریم فصل جداگانه‌ای برای لزوم و عدم لزوم پرورش این استعداد باز کنیم . لزوم اشباع غریزه جنسی کافی نیست که عشق را مجاز بشماریم ، همچنانکه اشباع غریزه جنسی برای پرورش این حالت نیمه معنوی کافی نیست و محرومیت از این موهبت ممکن است عوارضی داشته باشد که با اشباع حیوانی غریزه جنسی چاره پذیر نیست . راسل در زناشوئی و اخلاق می‌گوید : " کسانیکه هرگز از وحدت صمیمانه و عمیق رفاقت پرشور یک عشق طرفینی بوئی نبرده‌اند ، در حقیقت شیرینی جنبه‌های زندگی را نچشیده‌اند و بی آنکه خود بدانند محرومیت از آن ، عواطف آنان را بسوی قساوت ، حسادت و زورگوئی سوق می‌دهد " . معمولا گفته می‌شود که مذهب دشمن عشق است ، باز طبق معمول این دشمن اینطور تفسیر می‌شود که چون مذهب ، عشق را با شهوت جنسی یکی می‌داند و شهوت را ذاتا پلید می‌شمارد ، عشق را نیز خبیث می‌شمارد . ولی چنانکه می‌دانیم این اتهام درباره اسلام صادق نیست ، درباره مسیحیت صادق است ، اسلام شهوت جنسی را پلید و خبیث نمی شمارد تا چه رسد به عشق که یگانگی و دوگانگی آن با شهوت جنسی مورد بحث و گفتگو است . اسلام محبت عمیق و صمیمی زوجین را به یکدیگر محترم شمرده و به آن توصیه کرده است و تدابیری به کار برده که این یگانگی و وحدت هر چه بیشتر و محکمتر باشد . نکته‌ای که در اینجا هست و از آن غفلت شده این است : علت اینکه گروهی از معلمان اخلاق با عشق از نظر اخلاقی به مخالفت برخاسته‌اند و لا اقل آنرا اخلاقی نشمرده‌اند ضدیت عقل و عشق است . عشق آنچنان سرکش و نیرومند است که هر جا راه پیدا می‌کند به حکومت سلطه عقل خاتمه می‌دهد ، عقل نیروئی است که به قانون فرمان می‌دهد و عشق باصطلاح تمایل به آنارشی دارد و پابند هیچ رسم و قانونی نیست ، عشق یک نیروی انقلابی انضباط ناپذیر آزادی طلبی است ، علیهذا سیستم‌هائی که اساس خود را بر پایه عقل گذاشته‌اند نمی‌توانند عشق را تجویز کنند . عشق از جمله اموری است که قابل توصیه و تجویز نیست ، آنچه در مورد عشق قابل توصیه است این است که اگر به حسب تصادف و به علل غیر اختیاری پیش آید ، شخص باید چگونه عمل کند تا حداکثر استفاده را ببرد و از آثار مخرب آن مصون بماند . مطلب عمده‌ای که در اینجا هست رابطه عشق و عفت است . آیا عشق به مفهوم عالی و مفید خود در محیط های به اصطلاح آزاد ، بهتر رشد می‌یابد و یا عشق عالی توأم با عفت اجتماعی است ، محیط هائی که در آنجا زن به حال ابتذال در آمده است ، کشنده عشق عالی است ؟ این مطلبی است که در قسمت آینده که آخرین قسمت این بحث است مطرح خواهد شد .

اخلاق جنسی (۷)
عشق و عفت

ویل دورانت می‌گوید : در سر تا سر زندگی انسان ، به اتفاق همه " عشق " از هر چیز جالب‌تر است ، و تعجب اینجا است که فقط عده کمی درباره ریشه و گسترش آن بحث کرده‌اند در هر زبانی دریائی از کتب و مقالات ، تقریبا از قلم هر نویسنده‌ای درباره عشق پیدا شده است و چه حماسه‌ها و رامها و چه اشعار شورانگیزی که درباره آن به وجود آمده است ، با این همه چه ناچیز است تحقیقات علمی محض درباره این امر عجیب ، و اصل طبیعی آن ، و علل تکامل و گسترش شگفت انگیز آن ، از آمیزش ساده " پروتوزوئا " تا فداکاری " دانته " و خلسات " پترارک " و وفاداری " هلوئیز ، به ابلارد " (لذات فلسفه ، صفحه . ۱۱۷) . ما در صفحات قبل گفتیم آنچه مجموعا از گفته‌های علمای قدیم و جدید درباره ریشه و هدف عشق و یگانگی یا دو گانگی آن با میل جنسی استنباط می‌شود سه نظریه است ، و گفتیم عشق هم در غرب و هم در شرق از شهوت تفکیک شده و امر قابل ستایش و تقدیسی شناخته شده است ، ولی این ستایش و تقدیس آنطور که ما استنباط کرده‌ایم از دو جنبه مختلف بوده است که قبلا توضیح داده شد . مطلب عمده در اینجا رابطه عشق و عفت است ، باید ببینیم این استعداد عالی و طبیعی در چه زمینه و شرائطی بهتر شکوفان می‌گردد ؟ آیا آنجا که یک سلسله مقررات اخلاقی به نام عفت و تقوی بر روح مرد و زن حکومت می‌کند و زن به عنوان چیزی گرانبها دور از دسترس مرد است این استعداد بهتر به فعلیت می‌رسد یا آنجا که احساس منعی به نام عفت و تقوی در روح آنها حکومت نمی کند و اساسا چنین مقرراتی وجود ندارد و زن در نهایت ابتذال در اختیار مرد است ؟ اتفاقا مسئله‌ای که غیر قابل انکار است این است که محیط های باصطلاح آزاد مانع پیدایش عشقهای سوزان و عمیق است ، در این گونه محیط ها که زن به حال ابتذال درآمده است ، فقط زمینه برای پیدایش هوسهای آنی و موقتی و هر جائی و هرزه شدن قلبها فراهم است . این چنین محیطها ، محیط شهوت و هوس است نه محیط عشق به مفهومی که فیلسوفان و جامعه شناسان آنرا محترم می‌شناسند ، یعنی آن چیزی که با فداکاری و از خود گذشتگی و سوز و گداز توأم است ، هشیار کننده است ، قوای نفسانی را در یک نقطه متمرکز می‌کند ، قوه خیال را پر و بال می‌دهد و معشوق را آنچنانکه می‌خواهد در ذهن خود رسم می‌کند نه آنچنانکه هست ، خلاق و آفریننده نبوغها و هنرها و ابتکارها و افکار عالی است ! بهتر است اینجا مطلب را از زبان خود دانشمندانی که طرفدار اصول نوینی در اخلاق جنسی می‌باشند بشنویم . ویل دورانت می‌گوید : " یونانیان شعر عاشقانه را گر چه در مورد غیر طبیعی آن (عشق مرد بمرد) می‌شناختند ، داستانهای هزار و یک شب نشان می دهد که سرودهای عاشقانه از قرون وسطی جلوتر بوده ، ولی ترغیب عفت و پاکدامنی از طرف کلیسا که او را به علت دور از دسترس بودن جذابیت بخشید مایه نضج غزل عاشقانه گردید ، حتی لارشکوفو نویسنده نیش زن می‌گوید : " چنین عشقی برای روح مانند جان برای بدن است " . . . این استحاله میل جسمانی را به عشق معنوی چگونه توجیه کنیم ؟ چه موجب می‌شود که این گرسنگی حیوانی چنان صفا و لطف بپذیرد که اضطراب جسمانی به رقت روحی تبدیل شود . . . آیا رشد تمدن است که به علت تأخیر انداختن ازدواج موجب

می‌شود تا امیال جسمانی برآورده نشود و بدرون نگری و تخیل سوق داده شود و محبوب را در لباس رنگارنگی از تخیلات امیال نابرآورده جلوه‌گر سازد ؟ آنچه بجوئیم و نیابیم عزیز و گرانبها می‌گردد ، زیبائی به قدرت میل بستگی دارد و میل با اقناع و ارضاء ضعیف و با منع و جلوگیری قوی می‌گردد " (لذات فلسفه صفحه ۱۳۳) هم او می‌گوید : " به عقیده ویلیام جیمس ، حیا امر غریزی نیست ، اکتسابی است ، زنان دریافتند که دست و دل بازی مایه طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود یاد دادند . . . زنان بی شرم جز در موارد زودگذر ما برای مردان جذاب نیستند . خودداری از انبساط ، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است ، اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح می‌کردند توجه ما به آن جلب می‌شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می‌گردید . مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیا است و بدون آنکه بداند حس می‌کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می‌دهد ، حیا و در نتیجه عزیز بودن زن و معشوق واقع شدن او برای مرد پاداشهای خود را پس انداز می‌کند و در نتیجه نیرو و شجاعت مرد را بالا می‌برد و او را به اقدامات مهم وا میدارد و قوائی را که در زیر سطح آرام حیات ما ذخیره شده است بیرون می‌ریزد " (لذات فلسفه صفحه ۱۶۵) . هم او می‌گوید : " امروز لباسهای سنگین فشارآور که مانند موانعی بودند از میان رفته‌اند ، و دختر امروز خود را با جسارت تمام از دست لباسهای محترمانه‌ای که مانع حمل بود رهانیده است ، دامنهای کوتاه بر همه جهانیان به جز خیاطان نعمتی است و تنها عیبشان این است که قدرت تخیل مردان را ضعیف‌تر می‌کند و شاید اگر مردان قوه تخیل نداشته باشند زنان نیز زیبا نباشند ! " (۱) . برتراند راسل در کتاب زناشوئی و اخلاق در فصلی که به عنوان " عشق رمانتیک " باز کرده است می‌گوید : " اصل عشق رمانتیک این است که معشوق خود را بسیار گرانبها و به دست آوردنش را بسیار دشوار بدانیم . . . . بهای زیادی که برای زن قائل می‌شدند نتیجه روانشناسی اشکال تصرف وی بود " (زناشوئی و اخلاق صفحه ۳۵) . و نیز می‌گوید : " از لحاظ هنر مایه تأسف است که به آسانی بتوان به زنان دست یافت و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیر ممکن گردد ! . . . در جائی که اخلاقیات کاملا آزاد باشد انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه داشته باشد عملا بر اثر موفقیتهای متوالی به واسطه جاذبه شخصی خود ، ندرتا نیازی به توسل به عالی‌ترین تخیلات خود خواهد داشت " (زناشوئی و اخلاق صفحه ۳۹ – ۴۰) . و نیز می‌گوید : " کسانی هم که افکار کهنه را پشت سر گذاشته‌اند در معرض خطر دیگری در مورد عشق به مفهوم عمیقی که ما برای آن قائلیم قرار گرفته‌اند ، اگر مردی هیچ گونه رادع اخلاقی در برابر خود نبیند ، یکباره تسلیم تمایلات جنسی شده و عشق را از کلیه احساسات جدی و عواطف عمیق جدا ساخته و حتی آنرا با کینه همراه می‌سازد " (زناشوئی و اخلاق صفحه ۶۴) . عجبا ! آقای راسل در اینجا دم از اخلاقیات می‌زند ، مقصود او از اخلاقیات چیست ؟ او که عفت و تقوی را محکوم می‌کند ، حتی ازدواج را مانع عشق بلکه مانع هیچ گونه تمتع از غیر همسر شرعی و قانونی نمی داند و معتقد است که زن فقط باید کاری بکند که از غیر همسر قانونی باردار نشود ، او که زنا را جز در صورت عنف و یا در صورتی که صدمه جسمی برطرف وارد شود مجاز می‌شمارد ! او که اخلاق را جز تطبیق کردن و هماهنگ ساختن منافع خود با اجتماع نمی داند ، او که چنین فکر می‌کند چه تصور صحیحی از اخلاقی که مانع ورادع تمایلات جنسی و پرورش دهنده

احساسات لطیف عشقی باشد دارد ؟ ! به هر حال آنچه مسلم است این است که محیطهای اشتراکی جنسی یا شبه اشتراکی که آقای راسل و امثال او پیشنهاد و آرزو می کنند کشنده " عشق " به مفهومی است که فیلسوفان از آن دم می‌زنند و آنرا اوج حیات و حد اعلای شور زندگی می‌خوانند ، از او به عنوان معلم و مربی ، الهام بخش و کیمیا یاد می‌کنند ، و کسی را که همه عمر از آن بی نصیب مانده است ، لایق انسانیت نمی شمارد . یادآوری دو نکته لازم است یکی اینکه تفکیک عشق از شهوت و اینکه عشق ، هم از لحاظ کیفیت ، هم از لحاظ هدف با شهوت حیوانی و جنسی مغایر است از آن جمله مسائل روحی است که با اصول ماتریالیستی سازگار نیست ، ولی به هر حال مورد قبول کسانی است که در مسائل روحی مادی فکر می‌کنند ، راسل یک جا اعتراف می‌کند که : می‌گوید : " عشق چیزی بالاتر از میل به روابط جنسی است " (زناشوئی و اخلاق ص ۶۲) . در جای دیگر می‌گوید : " عشق برای خود غایت و اصول و اخلاق خاصی دارد که بدبختانه تعالیم مسیحیت از یک طرف و عناد علیه اصول اخلاق جنسی که قسمتی از نسل جوان امروز طالب آنند (و خود راسل آتش افروز این عناد است !) از طرف دیگر ، آنها را تحریف و واژگون می‌سازد " (زناشوئی و اخلاق ص ۶۵) .

نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد این حالت روحی که مغایر با شهوت جنسی لا اقل از لحاظ کیفیت و هدف شناخته شده است دو نوع است و به دو صورت مختلف ظهور می‌کند ، یکی به صورت حالت پر شور و پر سوز و گدازی که در نتیجه دور از دسترس بودن محبوب و هیجان فوق العاده روح و تمرکز قوای فکری در نقطه واحد از یک طرف ، و حکومت عفاف و تقوی به روح عاشق از طرف دیگر ، تحولات شگرفی در روح ایجاد می‌کند ، احیانا نبوغ میافریند . و البته هجران و فراق شرط اصلی پیدایش چنین حالتی است و وصال مدفن آن است و لااقل مانع است که به اوج شدت خود برسد و آن تحولات شگرفی که مورد نظر فیلسوفان است به وجود آورد . این گونه عشقها بیشتر جنبه درونی دارد ، یعنی موضوع خارجی بهانه‌ای است برای اینکه روح از باطن خود بجوشد و برای خود معشوقی آنچنانکه دوست دارد بسازد ، و از دیدگاه خود آنطور که ساخته نه آنطور که هست ببیند ، کم کم کار به جائی می‌رسد که به خود آن ساخته ذهنی خو می‌گیرد و آن خیال را بر وجود واقعی و خارجی محبوب ترجیح می‌دهد . نوع دیگر آن مهر و رقت و صفا و صمیمیتی است که میان آتشین‌تر می‌کند بر خلاف این نوع از عشق که ما آنرا صفا و صمیمیت می‌نامیم و اختصاص به زوجین دارد در اثر وصال و نزدیکی کمال می‌یابد .

نوع اول در حقیقت پرواز و کنش و جذب و انجذاب دو روح متباعد است و نوع دوم وحدت و یگانگی دو روح معاشر ، فرضا کسی در نوع اول تردید کند ، در نوع دوم نمی‌تواند تردید داشته باشد . در آیه قرآن آنجا که پیوند زوجیت را یکی از نشانه‌های وجود خداوند حکیم علیم ذکر می‌کند ، با کلمه مودت و رحمت یاد می‌کند چنانکه می‌دانیم ، مودت و رحمت با شهوت و میل طبیعی فرق دارد ، می‌فرماید : " " ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا وجعل بینکم موده ورحمه "" . یعنی یکی از نشانه‌های خداوند این است که از جنس خود شما برای شما جفت آفریده است ، و میان شما و آنها مهر و رأفت قرار داده است . مولوی چه خوب این نکته را دریافته است آنجا که می‌گوید :

زین للناس حق آراسته است
زآنچه حق آراست کی تانندرست
چون پی یسکن الیهاش آفرید
کی تواند آدم از حوا برید

این چنین خاصیتی در آدمی است مهر ، حیوانرا کم است ، آن از کمی است

مهر و رقت وصف انسانی بود
خشم و شهوت وصف حیوانی بود

ویل دورانت این صفا و صمیمیت را که پس از خاتمه شهوت نیز دوام پیدا می‌کند این طور توصیف می‌کند : " عشق به کمال خود نمی رسد مگر آنگاه که با حضور گرم و دلنشین خود تنهائی پیری و نزدیکی مرگ را ملایم سازد ، کسانیکه عشق را فقط میل و رغبت می‌دانند فقط به ریشه و ظاهر آن می‌نگرند ، روح عشق حتی هنگامی که اثری از جسم بجا نمانده باشد باقی خواهد بود . در این ایام آخر عمر که دلهای پیر از نو با هم می‌آمیزند ، با شگفتگی معنوی ، جسم گرسنه به کمال خود می‌رسد " (لذات فلسفه صفحه ۲۲۴) . با همه اختلافی که میان این دو نوع عشق وجود دارد و یکی مشروط به هجران است و دیگری به وصال ، یکی از نوع ناآرامی و کشش و شور است و دیگری از نوع آرامش و سکون ، در یک جهت مشترکند . هر دو گلهای با طراوتی می‌باشند که فقط در اجتماعاتی که بر آنها عفاف و تقوی حکومت می‌کنند می‌رویند و می‌شکفند محیطهای جنسی یا شبه اشتراکی جنسی نه قادرند عشق باصطلاح شاعرانه و رمانتیک به وجود آورند ، و نه می توانند در میان زوجین آنچنان صفا و رقت و صمیمیت و وحدتی که بدان اشاره شد به وجود آورند .

والسلام